



خطر جنگ و تاکنیک مقابله با آن



- نه به جنگ و جنگ افروزان! و نه به مرتجعین و استثمارگران!
- بیانیه کنفرانس سیزدهم سازمان فدائیان (اقلیت)
- پیرامون افزایش احتمال جنگ و راه مقابله با آن- انقلاب را بدیل جنگ قرار دهیم
- وظیفه مبرم چپ رادیکال و مارکسیست در اوضاع کنونی
- اتحاد در عمل و مبارزه مشترک
- کنفرانس بروکسل؛ نئوکانها و «تابو شکنی‌ها»
- ضد امپریالیسم دروغین، پوششی برای دفاع از بورژوازی و پان اسلامیسیم

سازمان فدائیان (اقلیت)

فهرست

- نه به جنگ و جنگ افروزان! و نه به مرتجعین و استنمارگران!
کار شماره ۶۱۰ - نیمه اول آذر ۱۳۹۰
- بیانیه کنفرانس سیزدهم سازمان فداییان (اقلیت)
پیرامون افزایش احتمال جنگ و راه مقابله با آن- انقلاب را بدیل جنگ قرار دهیم
- وظیفه مبرم چپ رادیکال و مارکسیست در اوضاع کنونی
کار شماره ۶۱۳ - نیمه دوم دی ۱۳۹۰
- اتحاد در عمل و مبارزه مشترک
کار شماره ۶۱۹ - نیمه دوم فروردین ۱۳۹۱
- کنفرانس بروکسل؛ ننوکانها و «تابو شکنیها»
کار شماره ۶۲۶ - نیمه اول مرداد ۱۳۹۱
- ضد امپریالیسم دروغین، پوششی برای دفاع از بورژوازی و پان اسلامیسیم
کار شماره ۶۲۶ - نیمه اول مرداد ۱۳۹۱



نه به جنگ و جنگ افروزان!

و نه به مرتجعین و استثمارگران!

مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی با بحران فوق‌العاده شدیدی روبرو گشته و رژیم از هر سو در معرض فشارهای شدید و کم سابقه سیاسی و اقتصادی خارجی قرار گرفته است. گرچه مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی، به ویژه مناسبات آن با آمریکا در هیچ لحظه‌ای بی بحران و تنش نبوده است، اما از لحظه‌ای که دولت آمریکا پرونده جدیدی به نام پرونده ترور سفیر عربستان سعودی را علیه جمهوری اسلامی گشود، این بحران وارد فاز جدیدی شد و در فاصله‌ای کمتر از دو ماه، دامنه تنش و اختلاف به حدی گسترش یافته که در طول تمام سه دهه گذشته سابقه نداشته است. با حمله برنامه‌ریزی شده به سفارت انگلیس در تهران روز هشتم آذر، اشغال و غارت وسایل و مدارک آن توسط عده‌ای که شعار «علمدار ولایت- بسیجیان فدایت» و مرگ بر انگلیس و مرگ بر آمریکا سر داده بودند و نیز حمله به باغ قلعه که گفته می‌شود اقامتگاه دیپلمات‌های انگلیسی‌ست، مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی و از جمله مناسبات آن با دولت انگلستان، به کلی تیره و تار و تنش‌های فی مابین فوق‌العاده حاد و شدید شده است.

وقتی که قطعنامه پیشنهادی عربستان سعودی پیرامون طرح ترور سفیر این کشور که در آن بر دخالت و دست داشتن جمهوری اسلامی در این طرح اشاره شده است در تاریخ ۱۸ نوامبر (۲۷ آبان) با اکثریت آرا، در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید، دیگر هیچگونه جای تردیدی حتی برای رژیم جمهوری اسلامی باقی نماند که دولت آمریکا و متحدان اروپایی و منطقه‌ای آن، در تدارک اقدامات شدیدتر و جدیدتری علیه جمهوری اسلامی بر آمده‌اند. در میان کشورهای عضو که در این رأی گیری شرکت داشتند، ۱۰۶ کشور به قطعنامه رأی مثبت، ۹ کشور رأی منفی دادند (ایران، ارمنستان، کره شمالی، بولیوی، کوبا، اکوادور، نیکارگوئه، ونزوئلا و زامبیا) و ۴۰ کشور در رأی گیری شرکت نکردند. در قطعنامه سازمان ملل، بر ضرورت اقدام هماهنگ بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی تأکید و از ایران خواسته شده است به تمامی تعهدات خود و در تحت قوانین بین‌المللی عمل کند و با کشورهایی که قصد محاکمه طراحان، حامیان، سازمان دهندگان و تلاش کنندگان اجرای این طرح را دارند، همکاری ننماید.

گرچه همین قطعنامه به تنهایی، گویای پدیدار شدن چالش عمیق جدیدی در مناسبات خارجی جمهوری اسلامی بود، اما این یگانه قطعنامه‌ای نبود که در ۲۷ آبان علیه جمهوری اسلامی صادر شد. برپایه گزارش یوکیا آمانو مدیر کل آژانس انرژی اتمی که قبلاً انتشار یافته بود و در آن به فعالیت‌های جمهوری اسلامی برای ساختن سلاح هسته‌ای و تحقیقات مرتبط با ساخت مخفیانه جنگ افزار هسته‌ای اشاره شده بود، شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز قطعنامه‌ای را در همان روز علیه ایران صادر نمود. در این قطعنامه که با ۳۲ رأی مثبت در برابر دو رأی منفی (کوبا و اکوادور) و یک رأی ممتنع (اندونزی) به تصویب رسید و برخلاف تصور جمهوری اسلامی، روسیه و چین نیز به آن رأی مثبت داده بودند، ضمن اشاره به عدم همکاری کامل جمهوری اسلامی با آژانس و ابعاد نظامی برنامه اتمی جمهوری اسلامی، از ایران خواسته شده است به پای میز مذاکره برگردد. در این قطعنامه صریحاً به این موضوع نیز اشاره شده است که جمهوری اسلامی قوانین بین‌المللی را نقض نموده و «صلح و امنیت جهانی» را به خطر افکنده است!

با صدور این قطعنامه که انعکاس تشدید بیش از پیش تنش میان جمهوری اسلامی با آمریکا و متحدین وی بود، مسیر اتخاذ راه و روش‌های حادثتر، مؤثرتر و تهدیدات جدی‌تری علیه جمهوری اسلامی برای تسلیم آن هموارتر گردید. هنوز دو روز از تصویب دو قطعنامه در یک روز علیه جمهوری اسلامی نگذشته بود که این قطعنامه‌ها و فشارها، با صدور قطعنامه سومی در مورد نقض حقوق بشر در ایران

تکمیل گردید. قطعنامه سالانه سازمان ملل در زمینه نقض حقوق بشر در ایران که در تاریخ ۲۱ نوامبر (۳۰ آبان) به تصویب رسید، این بار با رکورد جدیدی از آراء موافقین روبرو گردید. در این قطعنامه، جمهوری اسلامی به خاطر اعمال شکنجه و خشونت و رفتارهای غیر انسانی برای بیست و چهارمین بار محکوم شده است و از ۱۹۳ عضو حاضر، ۸۶ کشور به آن رأی موافق دادند که نسبت به سال گذشته ۶ رأی بیشتر شده است. ۳۲ کشور به آن رأی مخالف دادند که نسبت به سال گذشته ۸ رأی کاهش یافته است و ۵۹ کشور نیز به آن رأی ممتنع دادند. در قطعنامه سازمان ملل از اعدام‌ها، شلاق زدن، قطع عضو و امثال آن انتقاد و صریحاً گفته شده است که در ظرف یک سال گذشته وضعیت نقض حقوق بشر در ایران به مراتب وخیم‌تر شده است.

تصویب سه قطعنامه با لحن تند و تهدیدآمیز علیه جمهوری اسلامی در ظرف سه روز در نهادهای بین‌المللی که در آن‌ها بر فعالیت‌های تروریستی، فعالیت‌های مشکوک اتمی و نقض گسترده حقوق انسانی و مدنی در ایران تاکید شده است، به روشنی نشان داد که دولت آمریکا و متحدین آن دیگر نمی‌خواهند صرفاً به روش‌ها و بحث‌های پیشین خود که از مدت‌ها قبل بی‌ثمر بودن آن به اثبات رسیده بود، با جمهوری اسلامی کلنجار بروند. این دولت‌ها و در رأس آن آمریکا بر آن شده‌اند تا از حدود و روش‌ها و فشارهای تاکنونی خود فراتر رفته و به هر نحوی که شده جمهوری اسلامی را به تسلیم نهایی بکشانند و یا با آن تعیین تکلیف نمایند، خصوصاً آنکه بر متن تحولات و اوضاع ناآرام و متحول منطقه و سقوط پی در پی دیکتاتورها، زمینه تشدید این فشارها و تعرضات نیز فراهم تر گشته است.

با صدور این قطعنامه‌های سه گانه، دولت آمریکا و متحدین آن که از قبل خود را برای موج جدیدی از اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی بیشتر آماده نموده و بخشاً با هم توافق کرده بودند، با استقبال از این قطعنامه‌ها و تأکید مجدد بر مفاد آن از ضرورت تحریم‌های «جدی» و «فلج کننده» علیه ایران سخن به میان آوردند. روز دوشنبه ۲۱ نوامبر (۳۰ آبان)، ویلیام هگ وزیر امور خارجه بریتانیا اعلام کرد، بریتانیا بانک مرکزی ایران را تحریم نموده و مبادلات تمام نهادهای مالی این کشور با سیستم بانکی ایران قطع خواهد شد. جرج آذربورن، وزیر دارائی بریتانیا از اعمال تحریم‌های تازه علیه ایران خبر داد که به خاطر افزایش نگرانی از برنامه اتمی جمهوری اسلامی اتخاذ شده است. ساعاتی بعد، دولت کانادا تحریم همه جانبه مبادلات مالی و بانک مرکزی ایران را اعلام کرد. علاوه بر آن تحریم‌های کانادا شامل صدور کالا برای صنایع پتروشیمی و انرژی نیز می‌شود. وزارت خارجه کانادا در بیانیه‌ای که به این مناسبت انتشار داد نوشت؛ نظام فعلی حاکم بر ایران از بزرگترین و خطرناکترین تهدیدهای صلح و امنیت جهانی است و کانادا آماده اتخاذ تصمیم‌های جدی‌تر در مواجهه با ایران و پرونده اتمی این کشور است!

در آمریکا نیز که تحریم بانک مرکزی ایران از سوی اکثریت مجلس سنای این کشور قبلاً مطرح گشته بود، بار دیگر با رأی مثبت ۹۲ نفر از مجموع ۱۰۰ عضو این مجلس از هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه مطرح شده است. دولت آمریکا تحریم‌های جدیدی را علیه صنایع نفت و گاز و پتروشیمی اعلام کرد. وزارت امور خارجه آمریکا، شرکت‌های «پاساپارت»، «فولمن گروپ» و «نورافزاکستر» را به عنوان شرکت‌هایی که درگیر اقدامات غیر قانونی بوده و در زمینه تولید سانتریفیوژ و راکتور آب سنگین، فعالیت داشته‌اند، این شرکت‌ها را در لیست تحریم قرار داده است. برپایه متن انتشار یافته وزارت خارجه آمریکا، هرگونه فروش، اجاره، تأمین کالا، ارائه خدمات فنی و پشتیبانی به ایران، می‌تواند باعث اعمال تحریم از سوی آمریکا شود. هرگونه مبادلات تجاری به ارزش بیش از یک میلیون دلار یا گروهی از معاملات مالی از سوی اشخاص، که در طول ۱۲ ماه، مجموعاً بیش از یک میلیون دلار آمریکا ارزش داشته باشد، شامل تحریم خواهد شد. وزارت خزانهداری آمریکا نیز شرکت‌های «نکانوین»، «پرتو صنعت»، «پایا پرتو»، «سیماتیک» و «شرکت فن آوری سانتریفیوژ ایران» را تحریم نموده است. باراک اوباما همزمان با اعلام تحریم‌ها، جمهوری اسلامی و بانک مرکزی آن را به عنوان یکی از دست اندرکاران اصلی پول‌شویی در جهان نام برد. وی گفت ایران مسیر انزوای بین‌المللی را انتخاب کرده است و تا وقتی که در این مسیر گام بر می‌دارد، آمریکا نیز همسو با متحدان خود از طریق اقدامات لازم، راه‌های تازه‌ای برای منزوی کردن و توقف اقدامات غیر قانونی جمهوری اسلامی خواهد یافت! علاوه بر آمریکا و کانادا، برخی از کشورهای اروپایی مانند ایتالیا و هلند نیز بخشاً از این تحریم‌ها حمایت کرده و به آن پیوستند. سارکوزی رئیس جمهور فرانسه، در نامه‌ای خطاب به کشورهای عضو اتحادیه اروپا، کانادا و ژاپن، پیشنهاد نموده است خرید

نفت از جمهوری اسلامی را تحریم کنند و دارائی‌های بانک مرکزی ایران را مسدود سازند. برنارد والرو سخنگوی وزارت خارجه فرانسه، روز پنج شنبه ۲۴ نوامبر (۳ آذر) خرید نفت از ایران را تحریم کرد. این تحریم‌های جدید بی سابقه و فلج کننده که آمریکا، کانادا، انگلیس، فرانسه و دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا برآن تأکید و از آن حمایت می‌کنند، قرار است در نشست روز اول دسامبر وزاری خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا که در بروکسل برگزار می‌شود، مورد بررسی دقیق‌تر واقع گردد و به احتمال زیاد مورد تأیید تمام اعضای این اتحادیه قرار خواهد گرفت.

روسیه (و چین نیز) اگر چه نسبت به این تحریم‌ها روی خوش نشان نداده و آن را خارج از چارچوب‌های حل مسائل مربوط به منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌داند و معتقد است این تحریم‌ها کمکی به افزایش آمادگی ایران برای نشست در پشت میز مذاکره نخواهد کرد و حتا به از سرگیری مذاکرات زیان می‌رساند، اما عملاً در برابر این تحریم‌ها و تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی بر جمهوری اسلامی مانعی نیستند و نمی‌توانند باشند.

اما رژیم جمهوری اسلامی که موقعیت و حیات آن بیش از هر زمانی در معرض خطر قرار گرفته است، اگر چه در عمق وجود خود از این تحریم‌ها و یا اقدامات حادث در دولت آمریکا و متحدین آن به شدت هراسناک و گیج شده است، ولی در ظاهر امر، بهائی به این تحریم‌ها نمی‌دهد، آن را صرفاً «تبلیغات» و «جنگ روانی» و بی اثر در تصمیمات خود می‌داند و عجالتاً حاضر به هیچگونه عقب نشینی نیست. در حالیکه احمدی نژاد که البته دیگر کسی او و حرف‌هایش را جدی نمی‌گیرد، حجم مبادلات رژیم با اروپا را در مقایسه با کل مبادلات جمهوری اسلامی ناچیز و بی اهمیت می‌شمارد، در عین حال اعلام کرده است که ایران حاضر به گفتگو و همکاری و تعامل است! اما خامنه‌ای که در سخنان روز یکشنبه ۵ آذر خود ادعا نمود که مردم مصر و تونس و نیویورک و کالیفرنیا، شعارهای وی را تکرار می‌کنند و حزب الله و حماس و جهاد اسلامی را الگوی خود قرار داده‌اند، مطلقاً اشاره‌ای به این رویدادها و تحریم‌ها نکرد و با سکوت معنی داری از کنار آن گذشت.

بنا بر این روشن است که جمهوری اسلامی لااقل در لحظه فعلی قصد عقب نشینی ندارد. جمهوری اسلامی به فرض آنکه تن به مذاکره هم بدهد، اما بسیار بعید است آنگونه که طرف مقابل آن می‌خواهد، عقب بنشیند!

این موضوع کاملاً روشن است که اگر تحریم‌های یاد شده اجرائی شوند، به ویژه اگر خرید نفت ایران تحریم شود، جمهوری اسلامی که تمام دستگاه دولتی و سرکوب آن از جمله ارتش و سپاه از محل درآمد نفت ارتزاق می‌کنند، فلج خواهد شد. اگر چه فقط حدود ۱۸ درصد نفت ایران به کشورهای اروپائی صادر می‌شود و بخش اعظم نفت ایران (۵۹ درصد) به کشورهای آسیایی مانند چین (۲۲ درصد)، ژاپن (۱۴ درصد)، هند (۱۳ درصد) و کره جنوبی (۱۰ درصد) فروخته می‌شود، با این وجود اولاً همین کاهش ۱۸ درصدی درآمد نفت، ضربه سنگینی بر جمهوری اسلامی و اقتصاد ورشکسته آن وارد خواهد ساخت. ثانیاً با تحریم‌های جدید، شرکت‌های بزرگ حمل و نقل نیز با موانع و محدودیت‌های عدیده ای مواجه گشته و حمل و نقل نفت ایران و در نتیجه فروش آن نیز با مشکلات جدی روبرو خواهد شد. ثالثاً احتمال این که کشورهای نظیر کره جنوبی، ژاپن، هند و در مرحله بعدی حتا چین نیز تحت فشارهای دولت آمریکا و اتحادیه اروپا به تحریم خرید نفت و تحریم بانک مرکزی آن بپیوند، زیاد است. رابعاً چنانچه حتا این کشورها نیز طی یک پروسه سریع به تحریم خرید نفت نپیوندند و کم و بیش به خرید نفت از جمهوری اسلامی ادامه دهند، اما به خاطر تحریم بانک مرکزی و تحریم داد و ستد مالی آمریکا و اتحادیه اروپا، جمهوری اسلامی با مشکلات جدی در زمینه دریافت پول نفتی که به این کشورها فروخته است مواجه خواهد شد.

از آنجا که عملی شدن این تحریم‌ها در این ابعاد، خصوصاً تحریم خرید نفت ایران، بی تردید عوارض و زیان‌های متعددی را نیز برای کشورهای تحریم کننده به دنبال خواهد داشت، لذا نمی‌تواند به فوریت و به طور کامل اجرائی شود. از این‌رو، کشورهای تحریم کننده، در جستجوی راه‌هایی هستند که بتوانند جلوی این عوارض و زیان‌ها را بگیرند و یا از کمیت و کیفیت آن بکاهند. دولت آمریکا و اتحادیه اروپا اما مقدمات این تحریم‌ها را دارند فراهم می‌سازند. تحریم‌های جدید ممکن است در کوتاه مدت زیان‌هایی نیز برای تحریم کنندگان در پی داشته باشد، اما این زیان‌ها، به هیچوجه با زیان‌هایی که جمهوری اسلامی با آن روبرو خواهد شد قابل قیاس نیست. خسارت‌های ناشی از این تحریم‌ها برای جمهوری اسلامی فوق العاده زیاد و به طور کلی جبران ناپذیر است به نحوی که می‌تواند تمام سیستم حاکم را فلج

سازد. هیچ نشان و چشم‌اندازی نیز مبنی بر تغییر این مسیر دیده نمی‌شود. تمام شواهد موجود حاکی از آن است که مناسبات خارجی جمهوری اسلامی وارد مرحله جدید و خطرناکی شده است. رویدادهای دو ماه اخیر، با شتاب غیرقابل‌تصور جمهوری اسلامی را به آستانه یک چالش بزرگ و تعیین‌کننده نزدیک ساخته است. دولت آمریکا و متحدین آن، درحالی که راه نظامی و اعمال قهر را برای حل نهائی این چالش بر روی میز خود پس و پیش می‌کنند، اما عجالتاً تحریم‌های جدی و فلج‌کننده‌ای را علیه رژیم در دستور کار خود قرار داده‌اند تا در اثر یک رشته فشارهای شدید و بی‌سابقه اقتصادی و سیاسی، جمهوری اسلامی را بیش از پیش به انزوا و انفراد سوق دهند و در عین حال، به تدریج زمینه‌ی اقدامات نظامی را در افکار عمومی جهان فراهم سازند. آن‌ها در عین آنکه راه حل نظامی را روی میز خود گذاشته‌اند، اما ترجیح می‌دهند جمهوری اسلامی، با تحریم‌ها و فشارهای جدید دست‌های خود را به علامت تسلیم بالا ببرد. اینکه اما ارتجاع اسلامی در برابر ارتجاع امپریالیستی دست‌هایش را به علامت تسلیم بالا ببرد، احتمالش بسیار ضعیف است. چرا که عقب‌نشینی و تسلیم جمهوری اسلامی معنای دیگری جز نابودی آن ندارد. اگر چه خامنه‌ای به سکوت خویش درمورد تحریم‌های جدید ادامه داده است، اما تصویب قانون کاهش رابطه با انگلیس در حد «کاردار» در مجلس شورای اسلامی و سپس اشغال سفارت بریتانیا که حتا دولت‌های روسیه و چین هم نمی‌توانند آن را محکوم نکنند، بیان موجز موضع خامنه‌ای و به عبارت دیگر موضع جمهوری اسلامی است که نه فقط هیچ نشانی از عقب‌نشینی در آن دیده نمی‌شود، بلکه بیان آشکار تمایل شدید رژیم برای تقابل نیز هست. به دنبال حمله برنامه ریزی شده به سفارت بریتانیا در تهران، بلافاصله شورای امنیت این اقدام را محکوم نمود. بریتانیا سفارت جمهوری اسلامی را تعطیل و از کارکنان آن خواست ظرف ۴۸ ساعت خاک این کشور را ترک کنند. آلمان و فرانسه نیز سفرای خود را از تهران فراخواندند. اقدام اخیر جمهوری اسلامی، تنش در مناسبات خارجی رژیم را وارد مرحله حادثری ساخت. این اقدام نیز نشان داد که ارتجاع اسلامی مانند ارتجاع امپریالیستی بی‌میل به جنگ افروزی و ماجراجویی نیست و در برابر تهدیدات و اقدامات آمریکا و اتحادیه اروپا به تهدیدات و اقدامات متقابل می‌پردازد. این تقابل اما معنای دیگری جز اجرای تحریم‌های فلج‌کننده، جز قطع منبع اصلی مالی و تغذیه جمهوری اسلامی و جز تضعیف و فلج شدن سیستم حاکم نیست. این تقابل، معنای دیگری جز گذار تنش‌های کنونی به مرحله‌ای حادثر و بالاتر و بروز جنگ نخواهد داشت.

این جنگ اما جنگی است که قدرت‌های امپریالیستی و استثمارگر، به خاطر تأمین منافع اقتصادی و سیاسی خود آن را بر می‌افروزند! جنگی است که طبقه سرمایه‌دار و مرتجعین حاکم بر ایران برای تأمین منافع و مقاصد توسعه طلبانه خود آن را برمی‌افروزند. این جنگ، جنگی است که هیچ ربطی به کارگران ایران و کارگران سایر کشورهای درگیر آن ندارد. جنگی است که جز بدبختی، کشتار و تباهی و ویرانی، هیچ ثمره دیگری برای زحمتکشان و کارگران استثمار شده نخواهد داشت و در یک کلام جنگی است به کلی ارتجاعی که از هم اکنون باید به آن و برافروزدگان‌اش نه گفت و علیه آن به مبارزه برخاست!



بیانیه کنفرانس سیزدهم سازمان فداییان (انقلاب)

بیرامون افزایش احتمال جنگ و راه مقابله با آن

انقلاب را بدیل جنگ قرار دهیم

کارگران و زحمتکشان! مردم مبارز ایران!

نزاع جمهور اسلامی با قدرتهای جهانی و منطقه‌ای به مرحله‌ای خطرناک رسیده است. تهدیدات نظامی جنگ‌افروزان فزونی گرفته است. رویدادهای سیاسی اخیر در ارتباط با این نزاع، به وضوح تشدید تضادها و اختلافات را نشان می‌دهد.

آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای در گزارش اخیر خود، برای نخستین بار از تلاش مخفیانه‌ی جمهوری اسلامی برای تولید سلاح هسته‌ای و تهدید صلح و امنیت جهانی، سخن به میان آورده است. مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه عربستان سعودی را در مورد تروریسم تصویب کرد که در آن، از تنها دولتی که نام برده شده، جمهوری اسلامی ایران است.

دولت آمریکا رسماً جمهوری اسلامی را متهم کرده است که قصد انجام اقدامات تروریستی در خاک این کشور را داشته است. مجمع عمومی سازمان ملل، در قطعنامه دیگری جمهوری اسلامی را در ارتباط با نقض حقوق بشر محکوم کرد. شورای امنیت سازمان ملل نیز قطعنامه‌ای در محکومیت حمله به سفارت انگلیس صادر نمود. در پی تعطیل سفارت انگلیس در ایران، برخی دولت‌های اروپایی سفرای خود را از تهران فرا خوانده‌اند. تحریم‌های اقتصادی و سیاسی تشدید شده است و پس از تحریم بانک مرکزی جمهوری اسلامی، آمریکا و اروپا در تدارک تحریم خرید نفت از جمهوری اسلامی هستند. تمام این شواهد که نشان‌دهنده تشدید تضادها و هموار ساختن راه برای درگیری‌های آینده است، پس از آن به وقوع پیوسته است که دیپلماسی مذاکره و سازش برای حل اختلافات به بن‌بست رسید و با شکست روبرو گردید. با این اوصاف، هیچ چشم‌اندازی برای تخفیف تضادها و حل و فصل اختلافات از طریق مذاکره و دیپلماسی باقی نمانده است. تجربه مکرراً نشان داده است که وقتی دولت‌های ارتجاعی نتوانند از طریق دیپلماسی اختلافات خود را حل کنند، جنگ در دستور کار قرار می‌گیرد. این که چرا این اختلافات در طول چندین سال گذشته نتوانست از طریق دیپلماسی و سازش حل شود، به علت اهداف و منافع متضادی است که طرفین نزاع دنبال می‌کنند.

آن‌ها برای پوشیده نگه داشتن اهداف واقعی خود از چشم توده‌های مردم، نزاع هسته‌ای را دستاویز قرار داده و برجسته کرده‌اند. در واقعیت، اما در پشت نزاع هسته‌ای، اختلافات اساسی‌تری نهفته است که برخاسته از منافع اقتصادی و سیاسی و از سیاست‌های توسعه‌طلبانه و برتری‌طلبانه آن‌هاست. جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی‌پان‌اسلامیست، برای کسب برتری سلطه‌طلبانه در منطقه‌ی خاورمیانه و استقرار یک امپراتوری اسلامی با به ادعای مقامات رژیم، دولت و امت واحده اسلامی تلاش می‌کند.

این سیاست خارجی پان‌اسلامیستی در تضاد و تقابل با سیاست قدرت‌های امپریالیست آمریکایی و اروپایی قرار دارد که آن‌ها نیز در پی اهداف اقتصادی و سیاسی خود، سیاستی توسعه‌طلبانه را در منطقه‌ی خاورمیانه دنبال می‌کنند. لذا در نتیجه‌ی تقابل این دو سیاست، نتوانسته و نمی‌توانند اختلافات خود را از طریق مذاکره، سازش و عقب‌نشینی حل کنند.

امپریالیسم در ذات و ماهیت خود با سلطه‌گری و توسعه‌طلبی عجین است و قدرت‌های امپریالیست، منافع اقتصادی و سیاسی مهمی در خاورمیانه دارند. لذا بنا به ماهیت خود و البته برتری همه‌جانبه‌ی نظامی، سیاسی و اقتصادی بر جمهوری اسلامی، نه فقط حاضر به دادن امتیازاتی که جمهوری اسلامی خواهان آن است، نشدند، بلکه اساساً برای تابع کردن آن به سیاست‌های خود تلاش نمودند. جمهوری اسلامی نیز نمی‌تواند عقب‌نشینی کند، چرا که این عقب‌نشینی معنای دیگری جز دست برداشتن از تمام ادعاهای پان‌اسلامیستی و توسعه‌طلبانه نخواهد داشت.

روزی که خامنه‌ای خطاب به جناح‌های جمهوری اسلامی گفت: بر سر نزاع هسته‌ای نباید عقب‌نشینی کرد چرا که عقب‌نشینی‌های دیگر را در پی خواهد داشت، راز دستاویز قرار گرفتن غنی‌سازی اورانیوم و حل نشدن اختلافات را برملا کرد. او پنهان نکرد که کوتاه آمدن بر سر غنی‌سازی اورانیوم و پرونده هسته‌ای، به معنای عقب‌نشینی در سیاست خارجی و دست برداشتن از اهداف پان‌اسلامیستی خواهد بود. اما سیاست خارجی، ادامه‌ی سیاست داخلی است. عقب‌نشینی و شکست در سیاست خارجی، عقب‌نشینی در سیاست داخلی را در پی خواهد داشت. در آن صورت، دیگر جمهوری اسلامی وجود نخواهد داشت، ولو این که نام آن همچنان جمهوری اسلامی باقی مانده باشد. از همین روست که خامنه‌ای هر گونه سازش و عقب‌نشینی را بر سر پرونده هسته‌ای

ممنوع اعلام کرد.

بنابراین روشن است که منافع و سیاست‌های ارتجاعی دولت‌های درگیر یعنی از یک سو جمهوری اسلامی و در سوی دیگر آن امپریالیسم آمریکا و متحدین اروپایی و منطقه‌ای آن، اختلاف و درگیری را به نقطه‌ای رسانده است که خطر وقوع جنگ به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است.

با این همه، هنوز فرصت باقی‌ست. توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران می‌توانند جلو وقوع جنگی را که جمهوری اسلامی، قدرت‌های امپریالیست و نیز برخی دولت‌های منطقه در تدارک برافروختن آن هستند، بگیرند.

کارگران و زحمتکشان! مردم مبارز ایران!

خطر جدی‌ست! ما شرکت‌کنندگان در کنفرانس سیزدهم سازمان فداییان (اقلیت) وظیفه خود می‌دانیم که از هم اکنون هشدار دهیم که یک چنین جنگی برای عموم توده‌های مردم ایران فاجعه‌بار خواهد بود. آگاه باشید که اگر این جنگ رخ دهد، جنگی میان دو دولت هم قد و قواره، نظیر جنگ دولت‌های ایران و عراق نخواهد بود که چندین سال به درگیری‌های نظامی در مناطق مرزی محدود بماند. نمونه‌های اشغال نظامی عراق و افغانستان نشان داد که این جنگی با بمباران مداوم شهرها خواهد بود. در یک سوی این جنگ، قدرت‌های امپریالیست با پیشرفته‌ترین سلاح‌های مخرب کشتار جمعی، به همراه متحدین منطقه‌ای خود از نمونه‌ی دولت‌های اسرائیل و عربستان قرار دارند و در سوی دیگر آن جمهوری اسلامی قرار گرفته است که می‌خواهد ضعف نظامی خود را با تبدیل کردن مردم شهرها به سپر انسانی در برابر بمباران و موشک‌باران جبران نماید. نتیجه اما، جز کشتار وسیع مردم ایران و نابودی شهرها، کارخانه‌ها و تأسیسات زیربنایی کشور نخواهد بود.

امروزه هستند افراد و گروه‌هایی از میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی که در نقش هم‌دست قدرت‌های امپریالیست عمل می‌کنند و با توجیحات پوشالی نجات مردم ایران از شر جمهوری اسلامی و به ارمغان آوردن آزادی و دموکراسی، از حمله نظامی به ایران و برافروخته شدن جنگ دفاع می‌کنند، اینان عاملین امپریالیسم‌اند و همچون جمهوری اسلامی دشمن مردم ایران هستند. امپریالیسم، همواره دشمن آزادی و رهایی توده‌های کارگر و زحمتکش در سراسر جهان بوده است. قدرت‌های امپریالیست هرگز آزادی و دموکراسی و رفاه را برای مردم کشورها به ارمغان نیاورده‌اند. ارمغان آن‌ها همواره جنگ، ویرانی، استبداد، خفقان و اسارت ملت‌ها بوده است. نباید هرگز نقشی را که قدرت‌های امپریالیست در اسارت ما مردم ایران در چنگال ستمگران حاکم کنونی و پیش از آن داشته‌اند، فراموش کرد. وضعیت عراق و افغانستان هم در دو سوی مرزهای ایران گواه روشنی‌ست بر فجایی که امپریالیسم به بهانه‌ی رهایی مردم این کشورها از چنگ دیکتاتورها، به بار آورده است. ما مردم ایران رهایی از چنگال ستمگران حاکم بر ایران را با مبارزات خودمان به دست خواهیم آورد.

کارگران و زحمتکشان! مردم مبارز ایران!

دولت‌های سرمایه‌داری بر کوره‌ی دشمنی میان ملت‌ها و برافروختن آتش جنگ‌ها می‌دمند. ما نباید اجازه دهیم که آن‌ها جنگی را برافروزند و به ما تحمیل کنند که همانند جنگ ۸ ساله، ما را قربانی اهداف و مقاصد ارتجاعی خود کنند. صدها هزار نفر را به قتل‌گاه بفرستند. میلیون‌ها تن را معلول کنند. خانه و زندگی‌مان را بر سرمان خراب نمایند. روستاها و شهرها را ویران کنند و بعد هم با یکدیگر صلح و سازش کنند. در برابر ما توده‌های مردم که مخالف یک جنگ ارتجاعی دیگر هستیم، تنها یک راه برای مقابله با جنگ وجود دارد و آن قیام و انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی‌ست. ما نه فقط با قیام خود قادریم به موجودیت رژیم ستمگر حاکم بر ایران پایان دهیم و به اهداف و مطالباتمان دست یابیم، بلکه با پایان دادن به سیاست‌های توسعه‌طلبانه، ماجراجویانه و جنگ‌افروزانه جمهوری اسلامی، بهانه دخالت نظامی و وقوع جنگ را از قدرت‌های جنگ‌طلب امپریالیست، خواهیم گرفت.

فقط با این اقدام است که ما می‌توانیم مانع از وقوع جنگ و فجایع ناشی از آن گردیم.

درنگ جایز نیست. اگر اوضاع بر همین منوال پیش رود، جنگ رخ خواهد داد و فاجعه به بار خواهد آورد. گرچه آنگاه باز هم ما با همین وظیفه تبدیل جنگ به انقلاب برای پایان دادن به جنگ روبرو خواهیم بود، منتها با خسارات عظیمی که سال‌ها نتوان آن‌ها را جبران کرد.

به پا خیزید! و از هم اکنون انقلاب را بدیل جنگ قرار دهید!

نابود باد جنگ – زنده باد انقلاب

شرکت‌کنندگان در کنفرانس سیزدهم سازمان فداییان (اقلیت)

وظیفه مبرم چپ رادیکال و مارکسیست در اوضاع کنونی

ماهیت طبقاتی هر دولتی، تعیین‌کننده‌ی سیاست داخلی و خارجی آن دولت است. جمهوری اسلامی یک دولت بورژوازیست که از منافع طبقه سرمایه‌دار دفاع می‌کند و کلیت سیاست داخلی آن در خدمت این طبقه و علیه منافع توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران است. اما جمهوری اسلامی یک شکل معمولی دولت بورژوازی نیست، بلکه شکل ویژه‌ای از این دولت است که دین و دولت را آشکارا در یکدیگر ادغام نموده و استبدادی‌ترین شکل دولت بورژوازیست. لذا تعجب‌آور نیست که سیاست داخلی این دولت، نمونه ارتجاعی‌ترین نوع خود در سراسر جهان باشد. آنچه که به سیاست خارجی جمهوری اسلامی شکل داده است، همین سیاست داخلیست که به ورای مرزهای کشور، به عرصه بین‌المللی و مناسبات با دولت‌های دیگر بسط یافته است. سیاست خارجی هرگز چیزی جدا از سیاست داخلی یک دولت نیست. لذا سیاست داخلی ارتجاعی جمهوری اسلامی به سیاست خارجی ارتجاعی این دولت شکل داده است که علیه منافع کارگران و زحمتکشان نه فقط ایران، بلکه تمام کشورهای جهان است.

تأکید بر این مسئله به ویژه امروز از آن‌رو ضروریست که سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به تضادها و درگیری‌های حاد در مقیاس منطقه‌ای و بین‌المللی انجامیده و همانند سیاست داخلی آن به بن‌بست و بحران‌های لاینحل کشیده است.

این بحران هر روز ابعاد وخیم‌تری به خود گرفته است. تضاد قدرت‌های جهانی با جمهوری اسلامی که برخاسته از سیاست توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه امپریالیستی و پان‌اسلامیستی جمهوری اسلامیست، در مقیاسی بی‌سابقه تشدید شده و احتمال درگیری نظامی را افزایش داده است. اکنون این تضادها به درجه‌ای رشد کرده و بحران به مرحله‌ای رسیده است که رقبای آمریکایی و اروپایی رژیم، منابع تغذیه مالی آن را هدف قرار داده‌اند.

قرار است وزیر امور خارجه کشورهای اتحادیه اروپا، سوم بهمن ماه برای اتخاذ تصمیم قطعی در مورد تحریم نفتی و بانک مرکزی جمهوری اسلامی تشکیل جلسه دهند. وزیر امور خارجه فرانسه که پیش از این اعلام کرده بود اتحادیه اروپا بر سر تحریم نفت به توافق رسیده است و تنها بحث بر سر جزئیات آن باقی مانده است، اکنون ابراز امیدواری می‌کند که این تحریم از اول فوریه به مرحله اجرا درآید. دولت آمریکا وزیر خزانه‌داری خود را به آسیای جنوب شرقی فرستاده است تا ژاپن و چین را که اصلی‌ترین خریداران نفت ایران هستند، برای پیوستن به این تحریم متقاعد سازد.

وزیر دارایی ژاپن پس از این دیدار اعلام کرد که ژاپن واردات ۱۰ درصدی نفت خود را از ایران کاهش خواهد داد. هیئت دیگری به کره جنوبی، یکی دیگر از مهم‌ترین خریداران نفت جمهوری اسلامی گسیل شده که مجری همین وظیفه است. پوشیده نیست که کره جنوبی نیز، همیشه هماهنگ با سیاست دولت آمریکا عمل کرده است. چینی‌ها در ظاهر با این تحریم مخالفت کرده‌اند، اما قرار و مدارهای پشت پرده آن‌ها همواره سوای چیزیست که بر زبان می‌آورند. همین که نخست‌وزیر چین و وزیر امور خارجه ژاپن، پس از گفتگو با آمریکایی‌ها، از عربستان، قطر و امارات متحده دیدار کردند و با آن‌ها قول و قرار خرید نفت گذاشتند، آشکارا نشان می‌دهد که آن‌ها نیز در پی جایگزینی برای خرید نفت از جمهوری اسلامی هستند.

جمهوری اسلامی نیز متقابلاً به تهدید نظامی و مسدود کردن تنگه هرمز برای حمل و نقل دریایی نفت از منطقه روی آورده است. پس از برگزاری مانور نیروی دریایی ارتش، سپاه پاسداران خبر از برگزاری مانور دریایی جدید توسط سپاه در روزهای آینده داده است. واکنش آمریکا و انگلیس به تهدیدات جمهوری اسلامی گسیل ناوهای جنگی جدیدی به منطقه است. در عین حال دولت آمریکا رسماً به جمهوری اسلامی اخطار کرده است که بستن تنگه هرمز به منزله اعلان جنگ خواهد بود.

جمهوری اسلامی در این فاصله علاوه بر آمادگی نظامی از طریق برپایی مانور دریایی، در یک اقدام

تحریک‌آمیز که هدفی جز تشدید تضادها ندارد، خبر از غنی‌سازی اورانیوم با غلظت ۲۰ درصد را در سایت فردو داده است.

تمام این فعل و انفعالات سیاسی و نظامی در طول چند روز گذشته بازتاب تشدید تضادها و مخاصمات میان طرفین درگیر در نزاع است. وقتی که بحران به این مرحله از تشدید تضادها رسیده باشد، هر اتفاقی حتماً مستقل از خواست دو طرف می‌تواند به درگیری نظامی نیز بیانجامد. اما اگر اتفاق خاصی هم رخ ندهد و روال کنونی ادامه یابد، این واقعیت به جای خود باقی‌ست که آنچه در لحظه کنونی در جریان است، فقط هموارکننده راه برای درگیری‌های حادث‌تر آینده است.

تحریم نفتی و بانک مرکزی که شریان‌های حیات مالی جمهوری اسلامی‌اند، در حقیقت آخرین مرحله تحریم‌های اقتصادی‌اند و در صورتی که طرفین نتوانند از این طریق تسویه حساب کنند و اختلافات خود را حل نمایند، پیامد آن چیزی جز جنگ نخواهد بود. فراموش نباید کرد که جنگ ادامه سیاست است. وقتی که دولت‌های متخاصم نتوانند با ابزارها و روش‌های دیپلماتیک و مسالمت‌آمیز، تهدید، تحریم و تطمیع به سیاست و اهداف خود دست یابند، سرانجام، این سیاست با وسایل نظامی پیش برده خواهد شد. بنابراین کارگران و زحمتکشان ایران و سازمان‌های کمونیست و چپ باید خطر را جدی بگیرند و به مقابله‌ی عملی با آن برخیزند.

تا به امروز، این قدرت‌های امپریالیست و جمهوری اسلامی هستند که دارند سرنوشت مردم ایران را از طریق پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی خود تعیین می‌کنند. آن‌ها هستند که بر سر اهداف و مقاصد ارتجاعی خود به نزاع برخاسته‌اند. آن‌ها هستند که تصمیم به جنگ و تحریم می‌گیرند. آن‌ها هستند که توده‌های مردم ایران را در اسارت و بندگی نگاه داشته، به فقر، گرسنگی، بی‌حقوقی و کشتار محکوم کرده‌اند.

از دیدگاه هر دو طرف نزاع، مردم در این میان هیچ‌کاره‌اند. بردگانی هستند بدون حق و محروم از هر گونه آزادی و نظر که باید مطیع سرنوشتی باشند که اربابان برده‌دار برای آن‌ها تعیین کرده‌اند. هر دو طرف نزاع فقط و فقط در پی منافع و اهداف مشتی سرمایه‌دار، مالک و انگل‌اند.

نزاع آن‌ها واقعاً بر سر چیست؟ اینان برای فریب توده‌های مردم در ایران، آمریکا، اروپا و سراسر جهان ادعا می‌کنند، نزاعی صرفاً هسته‌ای‌ست. جمهوری اسلامی ادعا می‌کند که تمام فعالیت‌های هسته‌ای این رژیم صلح‌آمیز و برای پیشرفت ایران است و آن‌هایی که مخالف این پیشرفت‌اند به مقابله و رودرویی برخاسته‌اند. قدرت‌های جهانی نیز ادعا می‌کنند که این نزاع بر سر تلاش جمهوری اسلامی برای دسترسی به سلاح کشتار جمعی‌ست که خطری برای کل جهان می‌باشد.

هر دو طرف می‌کوشند اهداف واقعی خود را در پشت نزاع هسته‌ای پنهان دارند. اصل نزاع اما بر سر اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبی در منطقه‌ی خاورمیانه است، و مسئله هسته‌ای فقط تا جایی نقش پیدا می‌کند که می‌تواند بر تغییر توازن قوا در اصل ماجرا تأثیر بگذارد.

قدرت‌های امپریالیست اروپایی و آمریکایی می‌خواهند قدرت بلامنازع منطقه‌ی خاورمیانه باشند. تمام بازارهای منطقه را میان انحصارات آمریکایی و اروپایی تقسیم کنند. نفت خاورمیانه را که اصلی‌ترین و مهم‌ترین منبع انرژی صنایع تمام کشورهای جهان است، در انحصار خود نگه دارند و بالاخره از موقعیت استراتژیک این منطقه برای تسلط بر دریاها و کسب بازارهای دیگر در رقابت با دیگر دولت‌ها و گروه‌بندی‌های امپریالیستی بهره گیرند.

در مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان یک قدرت توسعه‌طلب منطقه‌ای که خواهان پیشبرد اهداف اقتصادی و سیاسی خود از طریق سیاست پان‌اسلامیستی و ایجاد دولت‌های اسلامی تابع خود در منطقه می‌باشد، برای تبدیل شدن به یک قدرت برتر و هژمونی‌طلب در خاورمیانه تلاش می‌کند. بنابراین نزاع این دولت با قدرت‌های اروپایی و آمریکایی از تمایلات هژمونی‌طلبانه آن ناشی می‌گردد. پس آنچه که محتوای سیاست هر دو نیروی متخاصم را تشکیل می‌دهد، نزاع بر سر هژمونی و سرکردگی در خاورمیانه است. این است سرمنشأ نزاع و اس و اساس آن. صف‌بندی‌های منطقه‌ای نیز که حول این نزاع شکل گرفته است، از همین جا منشأ می‌گیرد. روشن‌ترین دلیل آن نیز موضع‌گیری‌های اخیر دولت ترکیه علیه جمهوری اسلامی‌ست. می‌دانیم که کابینه‌ی اسلام‌گرای ترکیه، مناسبات بسیار نزدیکی با جمهوری اسلامی داشت و از مواضع هسته‌ای آن نیز دفاع نمود. آنچه که باعث تغییر مواضع ترکیه گردید، تحرکات سیاسی جمهوری اسلامی در عراق، سوریه و لبنان برای تغییر توازن قوا به نفع خود بود که به تضاد و اختلاف با ترکیه نیز کشید و عرصه سیاست خارجی

جمهوری اسلامی را بحرانی‌تر کرد. بنابراین روشن است که اگر تضادها مدام تشدید می‌شوند و مخاصمات جمهوری اسلامی و قدرت‌های جهانی پیوسته افزایش می‌یابد، فقط ناشی از سیاست‌های توسعه طلبانه قدرت‌های امپریالیست نیست، بلکه برخاسته از سیاست‌های توسعه طلبانه و هژمونی طلبانه جمهوری اسلامی نیز هست و هر دو طرف به درگیری و تشدید اختلافات دامن می‌زنند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی البته از جهت دیگری نیز عامل تشدید کننده درگیری‌هاست.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی در داخل با بحران‌های لاینحل روبروست. این بحران‌ها بازتاب شکست کامل تمام سیاست‌های داخلی رژیم‌اند. جمهوری اسلامی که راه حلی برای این بحران‌ها ندارد، با روی‌آوری به تشنج و درگیری در خارج از مرزها می‌کوشد بحران‌های داخلی خود را تحت‌الشعاع قرار دهد و مردم ایران را همچنان در اسارت و انقیاد نگاه دارد. از این بابت نیز چشم‌اندازی جز وخیم‌تر شدن اوضاع و تشدید مخاصمات وجود ندارد.

اکنون دیگر خطر آن‌چنان جدی‌ست که اگر توده‌های مردم ایران باز هم اجازه دهند که جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست سرنوشت آن‌ها را تعیین کنند، با وضعیتی فاجعه‌بارتر از تمام سال‌های گذشته روبرو می‌شوند.

جمهوری اسلامی که تاکنون تمام بار بحران اقتصادی و سیاست اقتصادی ضد کارگری خود را به دوش مردم زحمتکش انداخته است، اکنون دیگر تلاش خواهد کرد عواقب این سیاست ارتجاعی را به عنوان نتایج تحریمی جا بزند که خود یکی از مسببان آن بوده است. علاوه بر این، تا جایی که بتواند تلاش خواهد کرد تأثیرات تحریم‌های جدید را بر کرده توده‌های کارگر و زحمتکش منتقل سازد. اگر جنگی نیز رخ دهد، بار دیگر توده‌های مردم ایران را به گوشت دم توپ تبدیل خواهد کرد.

کارگران و زحمتکشان ایران باید خطر را جدی بگیرند. تجربه جنگ ارتجاعی دولت‌های ایران و عراق و نتایج فاجعه‌بار آن هرگز نباید فراموش شود. سران شیاد جمهوری اسلامی که دفاع از میهن را پوششی برای پیشبرد سیاست پان‌اسلامیستی خود برای فتح کربلا و گشودن راه قدس قرار دادند، هشت سال جنگی را به مردم ایران تحمیل کردند که در جریان آن صدها هزار تن از مردم جان خود را از دست دادند. میلیون‌ها تن معلول و آواره شدند. خانه و کاشانه مردم ویران شد، یک هزار میلیارد دلار حاصل کار و زحمت کارگران و زحمتکشان بر باد رفت. اما همین جنگ ارتجاعی به گفته‌ی خمینی شیاد، برای جمهوری اسلامی نعمت بود. سرمایه‌داران و مقامات حکومتی از قبل این جنگ ثروت‌های افسانه‌ای اندوختند. جمهوری اسلامی، جنگ را بهانه قرار داد که رژیم ترور و خفقان را بر ایران حاکم سازد. آزادی‌های مردم ایران را تماماً برچید. ده‌ها هزار تن از آگاه‌ترین انسان‌ها را در زندان‌های قرون وسطایی به بند کشید. هزاران تن را در نیمه اول دهه ۶۰ به جوخه اعدام سپرد. زندانیان سیاسی را دسته‌جمعی کشتار کرد.

آری جنگ برای مرتجعین، نعمت بود و برای توده مردم، فاجعه.

مردم ایران نباید منتظر بمانند، غافلگیر شوند و بار دیگر فاجعه تکرار شود. نباید دیگر اجازه دهند که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست سرنوشت‌شان را تعیین کنند.

توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران برای نجات از فجایعی که مرتجعین به بار آورده و می‌آورند، راهی جز این ندارند که سرنوشت خودشان را در دست بگیرند. این حقیقت باید عمیقاً درک شود که ارتجاع داخلی و خارجی، جمهوری اسلامی و امپریالیسم هر دو به یکسان دشمن سوگندخورده کارگران و زحمتکشان‌اند. باید بر سینه‌ی هر دو دست زد. نه به امپریالیسم و نه به جمهوری اسلامی تنها یک بدیل اثباتی دارد: انقلاب. فقط از طریق یک انقلاب می‌توان جلوی فاجعه را گرفت. فقط انقلاب کارگران و زحمتکشان است که به حیات‌ننگین جمهوری اسلامی پایان خواهد داد و آزادی، دموکراسی، رفاه و صلح را برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد. فقط انقلاب کارگران و زحمتکشان که انقلابی اجتماعی‌ست بزرگترین ضربه را به امپریالیسم وارد خواهد آورد. هزینه این انقلاب برای مردم ایران هزاران بار کمتر از هزینه‌ای است که مرتجعین داخلی و بین‌المللی از این پس می‌خواهند به توده‌های مردم تحمیل کنند.

تمام کسانی که جز این فکر می‌کنند، مشتی فریب‌کار و دشمن کارگران و زحمتکشان‌اند. تمام کسانی که جز این فکر می‌کنند یا به پادوان سیاست‌های امپریالیسم تبدیل می‌شوند و یا سیاهی لشکر رژیم سرتاپا ارتجاعی جمهوری اسلامی.

توده‌های مردم ایران برای این که سرنوشت خود را در دست بگیرند، باید دوست و دشمن را به خوبی

بشناسند. فقط جمهوری اسلامی به اتفاق طبقه حاکم بر ایران و قدرت‌های امپریالیست، دشمن مردم نیستند. هستند افراد و گروه‌هایی از میان اپوزیسیون که در لباس دوست مردم ظاهر می‌شوند، اما در عمل با حمایت از یک طرف نزاع و سیاست‌های آن، نقش دشمن مردم را در لباس دوست بازی می‌کنند.

گروهی با توجیحات پوشالی دخالت نظامی به اصطلاح بشردوستانه قدرت‌های امپریالیست برای نجات مردم ایران از چنگال بی‌رحم و خون‌آشام جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی و دموکراسی، تلاش می‌کنند مردم را فریب دهند و بر اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه و فجایع و جنایات بی‌انتهای امپریالیسم سرپوش بگذارند. اینان نه دوستان مردم ایران بلکه خدمتگزاران و پادوان تبلیغاتی جنگ‌طلبی قدرت‌های امپریالیست‌اند. امپریالیسم هیچ‌گاه مدافع آزادی و دموکراسی توده‌های ستمدیده نبوده و نخواهد بود. مداخلات نظامی آن‌ها زیر پوشش آزادی و دموکراسی ادعائی در عراق و افغانستان آشکار نشان داده است که جز فجایع عظیم چیزی عاید مردم نکرده است. اگر در ایران نیز یک چنین جنگی رخ دهد، سرنوشت مردم ایران نیز همان خواهد بود که فرضاً عراق امروز است. بدیل آن‌ها هم برای به اصطلاح آزادی و دموکراسی، چیزی کمابیش نظیر همین مرتجعین حاکم خواهد بود. مسئله پوشیده‌ای نیست که قدرت‌های امپریالیست آمریکایی و اروپایی برای در هم شکستن انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ تمام امکانات خود را به خدمت گرفتند تا خمینی و دار و دسته او را به آلترناتیو تبدیل کنند و به قدرت برسانند. در تمام سال‌هایی که جمهوری اسلامی بی‌رحمانه‌ترین سرکوب و کشتار را در ایران داشت، صدایی از آن‌ها درنیامد. هم اکنون نیز با وجود تشدید تضادها و اختلافات، اگر همین جمهوری اسلامی به اصطلاح کمی معتدل شود و ادعاهای هژمونی‌طلبانه و مقابله‌جویانه خود را کنار بگذارد، قدرت‌های امپریالیست محاصره‌ای با جمهوری اسلامی ندارند و می‌تواند همچون عربستان و کشورهای نظیر آن از حمایت قدرت‌های امپریالیست نیز برخوردار باشد. کسی نمی‌تواند این واقعیت را کتمان کند که همین حالا حتا در کشورهای از نمونه تونس و مصر که مردم به انقلاب روی آوردند، قدرت‌های امپریالیست نه تنها تمام امکانات خود را به خدمت گرفتند تا نظم سیاسی استبدادی موجود را با حذف تعدادی از مهره‌ها حفظ کنند، بلکه امکانات تبلیغاتی و مادی منطقه‌ای و بین‌المللی خود را به کار گرفتند تا کابینه‌های ارتجاعی، از نمونه‌ی اسلام‌گرایان اخوان‌المسلمین را بر سر کار آورند. در لیبی نیز دیدیم که دار و دسته‌ای مرتجع‌تر از قذافی را بر سر کار آوردند.

بنابراین پوشیده نیست که طرفداران دخالت نظامی به اصطلاح بشردوستانه، جز یک مشت پادوان حقیر امپریالیسم و دشمنان مردم ایران چیز دیگری نیستند. در کنار اینان گروه دیگری را نیز می‌توان یافت که در جریان این نزاع، جانبدار ارتجاع داخلی هستند و از رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. اینان طیف رنگارنگی از طرفداران نظم موجودند که همواره در مقاطع حساس در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفته، در سرکوب و اسارت مردم، هم‌دست این رژیم بوده و از بر جای ماندن ارتجاع حاکم دفاع کرده‌اند. اینان یک بار در هم‌دستی با جمهوری اسلامی در جریان جنگ دولت‌های ایران و عراق در فجایع جنگ ۸ ساله، در سرکوب و کشتار مردم در این سال‌ها و در تثبیت این رژیم نقش بازی کردند. در مقطعی دیگر به نام اصلاحات و حمایت از این یا آن جناح حکومت در فریب مردم به طبقه حاکم یاری رساندند. اینان طیفی از سلطنت‌طلبان، به اصطلاح جمهوری‌خواهان، ملی - مذهبی‌ها و «چپ‌های» ناسیونالیست - رفرمیست توده‌ای مسلک‌اند که از هم اکنون نیز مستقیم و غیر مستقیم جانبداری خود را از جمهوری اسلامی در جریان این نزاع اعلام می‌دارند. گرچه گروهی از اینان پس از برملا شدن ماهیت جنگ ارتجاعی دولت‌های ایران و عراق و دریده شدن پرده‌های دروغ و فریب مرتجعین حاکم بر ایران، و نیز رسوایی و بی‌اعتباری جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم استبدادی فاشیست آدمکش و جنایت‌کار، هنوز جرأت نمی‌کنند که به صراحت شعار حمایت از جمهوری اسلامی را سر دهند، اما بی‌تردید، هر چه اوضاع بحرانی‌تر و صف‌بندی‌ها مشخص‌تر شود، بار دیگر در کنار جمهوری اسلامی قرار خواهند گرفت. اینان که هدفی جز اسارت و انقیاد مردم ایران به دست طبقه حاکم و بر جای ماندن رژیم استبدادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی را ندارند، گروه دیگری از دشمنان توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران‌اند که در نقش دستیار آدمکشان حاکم بر ایران عمل خواهند کرد.

در مقابل این دو گروه ارتجاعی که یکی جانبدار و متحد امپریالیسم و دیگری جانبدار و متحد جمهوری اسلامی‌ست، جریان چپ مارکسیست و انترناسیونالیست قرار گرفته است که از منافع

توده‌های کارگر و زحمتکش و از یک سیاست مستقل پرولتاریایی دفاع می‌کند، و دست رد بر سینه هر دو سوی نزاع، ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع داخلی می‌زند. سازمان ما که از مدافعین پیگیر این سیاست مستقل کارگری‌ست، تمام مخاصمات طرفین درگیر در این نزاع را ناشی از ماهیت ارتجاعي این دولت‌ها و سیاست‌های توسعه‌طلبانه، هژمونی‌طلبانه، میلیتاریستی و جنگ‌طلبانه آنها می‌داند. لذا بر این عقیده است که این نزاعی میان دولت‌های ارتجاعي در خدمت منافع و اهداف ارتجاعي‌ست که توده‌های کارگر و زحمتکش ایران و کارگران کشورهای طرف دیگر درگیری، از جمله آمریکا نباید از هیچ یک از این دو دولت حمایت کنند. این نزاعی نیست که یکی از طرفین برحق باشد و دیگری نه. این سیاست‌های ارتجاعي هر دو طرف درگیر است که به تشدید تضادها، درگیری‌ها و تا به امروز تحریم‌ها انجامیده و این احتمال مدام افزایش می‌یابد که حتا به درگیری نظامی نیز بیانجامد.

متحد کارگران و زحمتکشان ایران، کارگران آمریکایی هستند که هم اکنون در صحنه مبارزه‌ای علنی در وسعت سراسر آمریکا در حال مبارزه با دولت این کشور، و سیاست‌های آن، علیه جنگ و نظم سرمایه‌داری حاکمانند. وظیفه انترناسیونالیستی کارگران ایران نیز تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی برای سرنگونی نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود از طریق یک انقلاب اجتماعی‌ست. طبقه کارگر ایران در این مبارزه تنها نیست، بلکه از حمایت عموم توده‌های مردم ایران نیز برخوردار می‌باشد که مخالف جنگ‌اند و طالب صلح و نجات از شر فجایع بی‌انتهای جمهوری اسلامی. بنابراین هیچ وظیفه‌ای فوری‌تر از برپایی یک انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی وجود ندارد. این یگانه راه نجات مردم ایران از شر جمهوری اسلامی، استبداد، تحریم و جنگ است.

چپ رادیکال و مارکسیست باید پیگیرانه از این سیاست مستقل کارگری دفاع کند و توده‌های کارگر و زحمتکش را که در نتیجه‌ی تشدید فشارهای ناشی از این نزاع، تضادش با نظم موجود پیوسته تشدید می‌شود، به اعتصاب، قیام و انقلاب فراخواند.

چپ رادیکال باید در عین حال با هر گونه ابهام و تزلزل و گرایشات مرکزگرا که از درون مواضع آن می‌تواند بازی در بساط دو نیروی ارتجاع بیرون آید، تسویه حساب کند.

چپی که می‌خواهد به عنوان مارکسیست و رادیکال عمل کند، نمی‌تواند صرفاً به مخالفت لفظی با هر دو طرف درگیر، امپریالیسم و جمهوری اسلامی اکتفا کند. مادام که به کارگران و زحمتکشان نگویید در این شرایط و برای عملی ساختن این مخالفت چه باید بکنند یعنی مادام که انقلاب را وظیفه مبرم توده‌ها اعلام نکنند، هنوز مخالفتی در حرف است.

چپی که می‌خواهد رادیکال باشد، نمی‌تواند در نقش یک قاضی و وکیل بی‌خاصیت ظاهر شود، با این یا آن شکل تحریم، موافقت و مخالفت کند، از تحریم سیاسی دفاع نماید و با تحریم اقتصادی، مخالفت. گویی که اصلاً کسی برای این حرف‌ها ارزشی قائل است و یا به آن ترتیب اثر می‌دهد. گویی که سیاست و اقتصاد را می‌توان از یکدیگر منفک کرد. گویی که امپریالیست‌ها منتظر شنیدن صدای موافق و مخالفت دیگران‌اند. این قدرت‌های درگیر هستند که به حسب منافع‌شان تصمیم می‌گیرند و آن را پیش می‌برند. از کسی هم نظرخواهی نمی‌کنند و با کسی، آن‌هم با ادعای چپ، مشورت نمی‌کنند. اصلاً کسی که چپ است، رادیکال است، مارکسیست است، چگونه می‌تواند به خود اجازه دهد که بدیل به امپریالیسم ارائه دهد و یا پیشنهاد دهد که به جای تحریم اقتصادی، تحریم سیاسی برقرار شود و یا با ادعای ظاهر را بشردوستانه دفاع از مردم در کنار جمهوری اسلامی قرار بگیرد و خود را مخالف تحریم نفت اعلام کند. این بازی در بساط ارتجاع است. چپی که هنوز دچار اغتشاش است، باید تمام این تناقضات را به دور ریزد. باید صریح و روشن به توده‌های مردم ایران بگوید که جنگ و تحریم و تمام فجایع ناشی از سیاست‌ها و تصمیمات دولت‌های ارتجاعي، در خدمت منافع طبقاتی آنهاست. ما مطلقاً از آن‌ها چیزی طلب نمی‌کنیم. ما مطلقاً از هیچ یک از طرفین درگیر حمایت نمی‌کنیم. اما روشن است که آن‌ها در جریان این نزاع و جدال می‌کوشند یکدیگر را تضعیف کنند. ما فقط مجازیم از این تضعیف شدن دولت خودی، از تشدید نارضایتی توده‌ای در جریان این نزاع و از مخالفت مردم با جنگ، برای برپایی انقلاب، برای نجات توده‌های مردم ایران استفاده کنیم. بنابراین وظیفه‌ای مبرم‌تر از سرنگونی دولت خودی در برابر چپ مارکسیست و انترناسیونالیست وجود ندارد.

چپ رادیکال اگر مخالف جنگ است، اگر مخالف امپریالیسم و جمهوری اسلامی‌ست، اگر نمی‌خواهد که مرتجعین برای توده‌های مردم ایران نیز نسخه‌های عراقی یا لیبیانی، بیچند، باید خطاب به کارگران بگوید که ابتکار عمل را از ارتجاع داخلی و بین‌المللی بگیرید! اعتصاب برپا کنید. نگذارید که

امپریالیست‌ها نفت را وجه المصلحه نزاع خود با جمهوری اسلامی و تحقق اهداف خود قرار دهند. دست به عمل زنید! ابتکار عمل را به دست گیرید! شریان‌های تغذیه مالی رژیم را برای برپائی انقلاب کارگری، قطع کنید!

چپ مارکسیست، رادیکال و انترناسیونالیست، از هم اکنون باید به صدای بلند خطاب به توده‌های مردم اعلام کند، انقلاب را بدیل جنگ و تحریم قرار دهید. جمهوری اسلامی را سرنگون کنید و سرنوشت خود را به دست گیرید.



اتحاد در عمل و مبارزه مشترک

اتحاد در عمل و مبارزه مشترک

هر زمان که اوضاع سیاسی در ایران بحرانی‌تر شده و چشم‌انداز سرنگونی جمهوری اسلامی قریب‌الوقوع‌تر شده است، تب و تاب اتحاد و شعارهای وحدت‌طلبانه در میان سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی بالا گرفته است.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی در بی‌ثباتی سیاسی روزافزونی قرار دارد. بحران‌های متعدد، تمام ارکان رژیم را فرا گرفته است. نارضایتی توده‌های وسیع مردم به درجه‌ی انفجار آمیزی رسیده است. تضادها و اختلافات درونی هیئت حاکمه به شکاف‌های عمیق در درون طبقه حاکم منجر شده است. بحران در مناسبات بین‌المللی و تحولات سیاسی در خاورمیانه بر تضعیف موقعیت رژیم تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر جای نهاده و مجموعه شرایط سیاسی داخلی و خارجی به وضوح نشان می‌دهد که جامعه ایران نیز آستان تحولات سیاسی جدید است. در یک چنین شرایطی تمایلات وحدت‌طلبانه در صفوف جریانات کمونیست و چپ انقلابی افزایش یافته و بار دیگر شعارهای وحدت از هر سو شنیده می‌شود.

گرچه تردیدی نیست که این خواست، برخاسته از احساسات انقلابی برای تقویت نقش چپ انقلابی در تحولات سیاسی ایران، افزایش نقش و موقعیت طبقه کارگر در پیکار برای برانداختن نظم موجود و تحقق انقلابی و رادیکال مطالبات توده‌های مردم ایران می‌باشد، واقعیت اما این است که این تمایلات، شکل مشخصی برای پاسخ‌گویی به نیازهای مبرم جنبش و مبارزه طبقاتی به خود نگرفته است و از همین روست که به تعداد تمام گروه‌ها و سازمان‌های کمونیست و چپ موجود، شکل‌های متعددی از اتحاد مطرح می‌شود.

نخست باید اشاره کرد که از دیدگاه مارکسیستی در هر اتحادی آنچه که مد نظر قرار می‌گیرد، این است که اتحاد تحت چه شرایطی و برای پاسخ‌گویی به کدام نیازهای جنبش سیاسی و مبارزات طبقاتی کارگران صورت می‌گیرد. این اتحاد برای چیست؟ در خدمت چه هدف مشخصی قرار دارد؟ برنامه عمل آن برای تحقق این هدف کدام است و این اتحاد میان کدام نیروهای سیاسی شکل می‌گیرد؟ اگر اتحادی برخاسته از یک نیاز معین جنبش سیاسی و مبارزه طبقاتی کارگران نباشد، به این نیاز پاسخ ندهد، هدف معین، تاکتیک‌ها و برنامه عمل روشن و بی‌ابهامی نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند به یک اتحاد جدی تبدیل شود و نتایج ثمربخشی به بار آورد.

با مد نظر قرار دادن این معیارها و شاخص‌های تعیین‌کننده‌ی یک اتحاد، اگر بخواهیم ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از شعارهای وحدت‌طلبانه کنونی داشته باشیم، نه برخاسته از نیازهای وضعیت سیاسی جامعه ایران است و نه پاسخی به نیازهای مبارزه طبقاتی کارگران. همین که به تعداد سازمان‌ها و گروه‌های چپ و کمونیست، اشکال بسیار متفاوتی برای اتحاد ارائه می‌شود، خود گویای این حقیقت است که پاسخی به نیاز مشخص نیست.

نظری کوتاه به دیدگاه‌های ناسخ و منسوخ بر سر مسئله اتحاد، حقیقت را بهتر برملا می‌کند. در یک سوی این تمایلات وحدت‌طلبانه، دیدگاهی قرار دارد که خواهان اتحاد گروه‌ها و سازمان‌های کمونیست در یک تشکیلات واحد به نام حزب طبقاتی کارگران است. این گرایش چنین می‌پندارد که حزب طبقاتی کارگران را می‌توان از طریق برگزاری اجلاسی از نمایندگان چند محفل، گروه و سازمانی که خود را مارکسیست می‌نامند و توافق و سازش میان آن‌ها، ایجاد نمود.

در واقعیت، اما، تشکیل حزب بدین طریق، نه اصولی‌ست و نه عملی. اصولی نیست، چرا که حزب را نمی‌توان از بالای سر کارگران و بدون مداخله و مشارکت آن‌ها ایجاد نمود. اگر چنین چیزی، گذشته از جنبه اصولی آن، عملی می‌بود، هم اکنون می‌بایستی مشکل حزب حل شده باشد، چون به قدر کافی سازمان‌هایی وجود دارند که خود را حزب کمونیست، حزب طبقاتی کارگران معرفی کنند. اما می‌دانیم که در عمل نقش و تأثیری در جنبش کارگری ندارند.

حزبی که بخواهد حزب طبقاتی کارگران باشد، برخاسته از بطن کارگران و مبارزه آن‌هاست. این حزب، محصول وحدت درونی کارگران و آگاهی سوسیالیستی آن‌هاست و نه اتحاد چند گروه و سازمان حتا حقیقتاً مارکسیست. بنابراین از آنجایی که یک چنین حزبی، حزب طبقاتی کارگران است، رابطه‌ای ارگانیک با طبقه دارد و اغلب پیشروان و فعالین جنبش کارگری را در صفوف خود متشکل می‌سازد. در حالی که اکنون تمام محافل، گروه‌ها و سازمان‌هایی که خود را کمونیست می‌دانند، رابطه و پیوندشان با طبقه کارگر بسیار ضعیف و محدود است. اگر همین امروز تمام سازمان‌ها، گروه‌ها و محافل کمونیست نیز می‌توانستند در یک تشکیلات واحد متحد شوند، آنچه که وجود می‌داشت، یک سازمان کمونیست بزرگتر و با نفوذتر بود و نه یک حزب طبقاتی کارگران که از حمایت توده‌های وسیع کارگر برخوردار باشد و بتواند مبارزه این طبقه را سازماندهی و رهبری کند.

اما ای کاش، همین اتحاد و ادغام تمام این گروه‌ها و سازمان‌ها در یک تشکیلات واحد، هم اکنون می‌توانست عملی گردد. اگر این هم عجالتاً عملی نیست، دلیل دارد. اولاً، تجربه به وضوح نشان داده است که پراکندگی یا اتحاد در صفوف کمونیست‌ها، رابطه معینی با نقش و مداخله آن‌ها در جنبش کارگری دارد. به همان نسبت که رابطه‌ی سازمان‌های کمونیست در طول چندین سال گذشته با طبقه کارگر و مبارزات آن، محدود و محدودتر شده است، پراکندگی در صفوف کمونیست‌ها افزایش یافته است. لذا غلبه بر این پراکندگی بدون ترمیم این رابطه گسسته و فوق‌العاده تضعیف شده به سادگی ممکن نیست. ثانیاً، در ایران گرچه کم نیستند سازمان‌هایی که خود را مارکسیست و کمونیست می‌دانند، اما گرایش‌های شکل گرفته متعددی هستند با اختلافات برنامه‌ای، تاکتیکی و نگرش‌های تشکیلاتی گاه به کلی متفاوت. برنامه سیاسی و راه حل اغلب آن‌ها برای مسایل سیاسی مختلف جامعه ایران متفاوت است. ادبیات و سنن مبارزاتی مشترک ندارند. تاکتیک‌های متفاوتی را برای پیشبرد سیاست‌ها و اهداف خود به کار می‌گیرند و بالاخره سبک کار و روش‌های تشکیلاتی مختلفی دارند.

در میان این سازمان‌هایی که خود را کمونیست می‌دانند و شعار وحدت هم سر می‌دهند، سازمان‌هایی یافت می‌شوند که دیکتاتوری پرولتاریا را که پرنسبب متمایزکننده کمونیست‌ها از تمام جریان‌های سوسیال - فرمیسیت است، نفی و انکار نموده و کنار نهاده‌اند. سازمان‌هایی هستند که در حرف ادعاهای عریض و طویلی دارند، اما در عمل، وقتی که پلاتفرم‌شان را برای تحولات سیاسی در ایران ارائه می‌دهند، چیزی جز چند مطالبه بورژوا - دمکراتیک نیست. برخی با هر چرخشی در اوضاع سیاسی، چنان به راست درمی‌غلتند که به حمایت از این یا آن جناح طبقه سرمایه‌دار برمی‌خیزند و اعلام آمادگی می‌کنند که فرضاً اگر جنگی میان رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران و قدرت‌های امپریالیست رخ دهد، با جمهوری اسلامی متحد می‌شوند. برخی از سازمان‌هایی که خود را کمونیست می‌نامند، میان استقرار یک نظم شورایی کارگری در ایران و پارلمانتاریسم بورژوایی در نوسان‌اند و هنوز به مجلس مؤسسان دل بسته‌اند.

سازمان‌هایی با گرایش‌های و افکار مائوئیستی وجود دارند که مستثنا از تاکتیک‌هایشان برای کسب قدرت سیاسی، در سراسر جهان نشان داده‌اند که حتا در آن جایی که نقشی در سرنگونی قدرت حاکم داشته‌اند، به علت درک طبقاتی غیر مارکسیستی‌شان، وظیفه‌ای جز سپردن قدرت به دست یک جناح معتدل‌تر بورژوازی نداشته‌اند. سازمان‌هایی هم هستند که به مبارزه چریکی برای سرنگونی رژیم حاکم باور دارند و سرانجام، باید به سازمان‌هایی اشاره کرد که خواهان برپایی انقلاب اجتماعی، سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق اعتصاب عمومی، تظاهرات توده‌ای و قیام مسلحانه توده‌ای کارگران و زحمتکشان، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی و استقرار یک دولت شورایی هستند. این گرایش‌ها با اختلافات جدی برنامه‌ای و تاکتیکی را حتا نمی‌توان در یک سازمان بزرگتر متحد ساخت، تا چه رسد به این که کسی بخواهد از وحدت آن‌ها حزب‌سازی کند.

بنابراین، ایده وحدت حزبی از طریق اتحاد سازمان‌های موجود، نه از جنبه اصولی صحیح است و نه امکان تحقق عملی دارد.

از سوی دیگر، در انتهای قطب مخالف وحدت حزبی گرایشی قرار دارد که ایده قطب رادیکال و سوسیالیستی را مطرح می‌کند. این قطب از هر جهت، تعریف نشده، مبهم و نامتعین است. گرچه ظاهراً در چارچوب اتحادها مطرح می‌شود، اما در واقعیت در محدوده‌ی هیچ‌گونه اتحاد و وحدتی نمی‌گنجد. این قطب گویا قرار است رادیکال و سوسیالیستی باشد، اما نه پلاتفرم رادیکال و سوسیالیستی لازم دارد، نه هدف روشن و مشخص و نه توافقات و تعهدات متقابل در چارچوب این قطب. معلوم نیست که

چگونه می‌توان بدون توافق بر سر موضوعات مشخص و بدون مبارزه‌ای مشترک برای رسیدن به هدفی که تعیین نشده باقی مانده است، به چنین قطبی شکل داد. اگر این گرایش، مختصات قطب خود را توضیح دهد، در بهترین حالت می‌تواند اتحاد عمل‌های موردی از آن نتیجه شود که هم اکنون نیز وجود دارد، اما در همین حد نیز منوط به توافقات معینی است ولو برای یک مبارزه واحد و لحظه‌ای. از دیدگاه گرایش دیگری که اکنون از اتحاد چپ سخن می‌گوید، تشکیل جلسات و کنفرانس‌ها می‌تواند راه حلی برای غلبه بر پراکندگی و وحدت باشد، بدون این که هنوز روشن باشد که از درون این اجلاس‌ها قرار است، وحدت تشکیلاتی سازمان‌ها بیرون آید، یا یک اتحاد سیاسی پایدار؟ در هر حال پوشیده نیست که زمانی یک چنین اجلاس‌هایی می‌تواند نتیجه‌ای در پی داشته باشد که هدفی روشن در برابر خود قرار داده باشد و بتواند بر سر اساسی‌ترین مفاد یک پلانفرم به توافق برسد. اما همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، از درون این اجلاس‌ها و کنفرانس‌ها نمی‌تواند وحدت تشکیلاتی به دست آید. بر سر اتحاد عمل سیاسی پایدار نیز نمی‌توان تجارب منفی گذشته را نادیده گرفت. اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست و چپ کارگری دو تجربه ناموفق گذشته‌اند. اگر برخی‌ها می‌خواهند همان مسیر گذشته را از سر بگیرند، مقدم بر هر چیز ضروری است که دلایل این عدم موفقیت را روشن سازند و نشان دهند که چه فاکتورهای جدیدی توجیه‌کننده تلاش‌های مجدد در همان مسیر است. به جز این، از اجلاس و کنفرانس هم نتیجه‌ای عاید نخواهد شد و سرانجام، آنچه که باقی خواهد ماند، آن چیزی است که می‌توان بر آن نام اتحاد کاغذی نهاد. هر چند وقت یک بار اطلاعیه مشترکی صادر شود و چند گروه و سازمان زیر آن را امضا کنند، بدون این که به عمل مبارزاتی مشترکی بیانجامد. اتحادی که جز توهم‌پراکنی چیز دیگری نیست و به جای این که به تقویت جریان‌های کمونیست و یا در کل چپ بیانجامد، به آن‌ها ضربه می‌زند.

حال با توجه به آنچه که پیرامون نقطه نظرهای مختلف بر سر اتحادها مطرح شد، چه نتیجه‌ای می‌توان از آن گرفت. همان نتیجه‌ای که پیش از این به آن اشاره و گفته شد که این تنوع نشان می‌دهد، راه حل‌های متعدد وحدت‌طلبانه، نه از شرایط مشخص موجود برخاسته و نه پاسخی است به نیازهای آن. پس چه باید کرد؟ باید توجه خود را به نقطه ضعف اصلی جنبش کمونیستی ایران معطوف کنیم. هر تحول سیاسی که بخواهد در ایران رخ دهد، خصلت و دامنه آن وابسته به نقشی است که طبقه کارگر در آن ایفا خواهد کرد. این نیز تابعی است از سطح تشکل و آگاهی طبقه کارگر. تمام تجارب جنبش کارگری جهان نشان داده است که برای کمونیست‌ها آنچه که در تقویت جنبش کارگری و ارتقای نقش و موقعیت آن حائز اهمیت می‌باشد، نه صرفاً وحدت سازمان‌های کمونیست و توافقات آن‌ها با یکدیگر، بلکه اتحاد و همبستگی خود کارگران است. بزرگترین خدمتی که امروزه محافل، گروه‌ها و سازمان‌های کمونیست می‌توانند به طبقه کارگر بکنند، تلاش برای تقویت این وحدت درونی کارگران است. انجام این وظیفه به تلاش برای سازماندهی کارگران و ارتقای سطح آگاهی طبقاتی آن‌ها نیاز دارد. بنابراین برای هر گروه و سازمان کمونیست، وظیفه‌ای میرم‌تر و جدی‌تر از این وجود ندارد که به حسب توان و امکانات خود، به این امر مهم یاری رساند. تمام قدرت ما در اتحاد و همبستگی کارگران قرار دارد.

تأکید بر این اصلی‌ترین و مهم‌ترین وظیفه، به اتحاد در عمل مبارزاتی معنای معینی می‌بخشد. تا جایی که این اتحاد در میان کارگران انجام می‌گیرد، مستقیماً در خدمت وحدت کارگران و هدف آن‌ها خواهد بود. در خارج از کشور نیز می‌تواند اتحاد در عمل و مبارزه مشترک در خدمت همین وظیفه به اشکال دیگر انجام پذیرد. منتها باید تأکید بر خصلت عملی این اتحادها باشد و نه اتحادهای کاغذی. در جنب این وظایف، دشوار نخواهد بود که لااقل آن گروه‌ها و سازمان‌هایی که در اساسی‌ترین خطوط، مواضعشان به یکدیگر نزدیک است، برای وحدت‌های حتماً تشکیلاتی تلاش نمایند و تا این حد که مقدور و عملی است بر پراکندگی غلبه کنند.

کنفرانس بروکسل؛ نئوکان‌ها و «تابو شکنی‌ها»

کنفرانس بروکسل؛ نئوکان‌ها و «تابو شکنی‌ها»
کنفرانس بروکسل؛ نئوکان‌ها و «تابو شکنی‌ها»

چند سالی‌ست که گروه‌ها و محافل متعدد و رنگارنگی از سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه گرفته تا ملی مذهبی‌ها و سبزه‌ها و اصلاح‌طلبان رانده شده از حکومت، تلاش‌های گسترده‌ای را در راستای ایجاد ائتلاف و اتحاد خود در خارج کشور آغاز کرده و در این مورد نشست‌های

متعددی را نیز به ویژه در آمریکا و اروپا برگزار نموده‌اند. این کوشش‌ها که از سال ۸۸ به بعد روندی فزاینده داشته است، پس از وقوع تحولات مصر و تونس و دیگر کشورهای منطقه، خصوصاً پس از حدت‌یابی ائتلاف و نزاع آمریکا و متحدین اروپائی آن با جمهوری اسلامی، به نحو چشم‌گیری افزایش یافته و در همین رابطه نشست‌ها و اجلاس‌های متعددی توسط مجموعه‌ای از این گروه‌ها و محافل بورژوائی برگزار شده است. این تلاش‌ها که عموماً از حمایت دولت‌های امپریالیستی برخوردار بوده، با هدف نزدیک‌تر شدن یا نزدیک ساختن این محافل و گروه‌ها، اتحاد میان آن‌ها و در اساس در راستای ایجاد یک آلترناتیو قابل اتکاء و مورد اعتماد این دولت‌ها بوده است. جایگزینی که مورد پسند قدرت‌های امپریالیستی و حافظ منافع آن‌ها باشد.

کنفرانس بروکسل که در روزهای شنبه و یکشنبه هفتم و هشتم ژوئیه ۲۰۱۲ برابر با ۱۷ و ۱۸ تیر ۹۱ با عنوان «دومین کنفرانس پیشبرد اتحاد برای دموکراسی» در ژنو برگزار گردید، از نمونه‌های بارز این تلاش‌هاست. این کنفرانس که پنج ماه پس از کنفرانس استکهلم که در روزهای ۱۵ و ۱۶ بهمن ۹۰ به دعوت «بنیاد اولاف پالمه» برگزار شده بود، به دعوت همین بنیاد که یکی از مراکز مهم کمک به اینگونه جریان‌هاست برگزار گردید. شرح فشرده جلسات، مباحث و سخنان سخنرانان «دومین کنفرانس پیشبرد اتحاد برای دموکراسی» در پایگاه اینترنتی به نام «کنفرانس بروکسل» که بامدیریت علی مهدی اداره می‌شود انتشار یافته است. برطبق مطالب انتشار یافته در این سایت، در کنفرانس بروکسل حدود ۷۰ نفر از جمله عناصری مانند محسن سازگارا^۱، علی‌رضا نوری‌زاده^۲، احمد خادم (سلطنت‌طلب)، شهریار آهی (مشاور ارشد نوه رضا خان)، مجتبی واحدی (سخنگو و مشاور ارشد کروی)، فریدون احمدی از سازمان اکثریت، عبدالله مهدی، ناهید بهمنی از اعضای دفتر سیاسی حزب کومله، جمشید طاهری‌پور، احمد باطنی از همکاران رادیو تلویزیون آمریکا، مارک فیتس پاتریک از دیپلمات‌های سابق وزارت خارجه آمریکا، هانس بلیکس رئیس سابق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و امانوئل لانگی از همدستان نئوکان‌ها و «عقاب»‌های آمریکا که حضور وی در این نشست، بعداً اعتراض برخی از جمهوری‌خواهان و گله‌گذاری سایت اخبار روز و حتا مسئول هیأت سیاسی-اجرایی سازمان بی‌ابروئی چون اکثریت را نیز در پی داشت، حضور داشتند. این کنفرانس اگرچه برخلاف کنفرانس استکهلم از علنیّت بیشتری برخوردار بود و اسامی تقریباً تمام شرکت‌کنندگان در آن نیز اعلام گردید، اما مباحث انتشار یافته آن بسی کوتاه و فشرده است.

نخستین بحث کنفرانس بروکسل «بررسی روندهای سیاسی و گزینه‌های پیش روی ایران» نام داشت. سخنران‌های این بخش، با انتساب یأس و ناامیدی به توده‌ها و طرح این موضوع که احتمال برآمدن توده‌ای و آمدن مردم به خیابان بسیار ضعیف است، عموماً بر این مسأله تأکید داشتند که مدل تونس و مصر در ایران اتفاق نخواهد افتاد. ارزیابی عمومی سخنرانان این بود که جمهوری اسلامی مانند آنچه

^۱ محسن سازگارا، از پایه‌گذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مسوولین سابق اطلاعات سپاه، همچنین از یاران نزدیک حجاریان و بهزاد نبوی بوده است. وی از همکاران نزدیک یک نهاد آمریکایی به نام «آزادی بشر» متعلق به بوش، از دوستان نزدیک علیرضا نوری‌زاده و از گردانندگان اصلی «شورای راه سبز امید» است.

^۲ علیرضا نوری‌زاده، مدیر مرکز مطالعات ایران و اعراب در لندن، همکار نزدیک دستگاه سیاسی حکومت انگلیس و از یاران نزدیک محسن سازگارا است.

که در بلوک شرق اتفاق افتاد، دچار فروپاشی خواهد شد و حرف آخر آن‌ها این بود که اپوزیسیون (البته منظور جمع خودشان و نیروهای دیگری از جنس خودشان است) باید برای بعد از این فروپاشی آماده باشد. عبدالله مهدی که سابقاً به اردوی چپ و نیروهای انقلابی تعلق داشت، ضمن اشاره به ایزوله شدن جمهوری اسلامی در بین کشورهای منطقه، چنین عنوان کرد که در شرایط کنونی نوعی ناامیدی و انتظار در بین مردم وجود دارد و باید چشم‌انداز امید بخشی به مردم داد. وی گفت تنها «دموکراسی» است که هم «می‌تواند ما را متحد کند» و هم شرایطی ایجاد کند که «طبقات و قومیت‌های مختلف جامعه بتوانند به روش‌های مدنی و قانونی فعالیت کنند». مهدی همچنین گفت «ما باید به صراحت از تغییر نظام صحبت کنیم و آنرا سرلوحه قرار دهیم»، عبدالله مهدی که مدعی بود باید به صراحت از تغییر نظام صحبت کرد، اماغیر از حرف‌های کلی چیزی در این باره نگفت! مهدی توضیح نداد که منظور وی از «دموکراسی» چیست؟ آیا منظوری از «دموکراسی» همان «دموکراسی» است که به ضرب جنگنده بمب افکنهای آمریکائی در عراق مستقر شد و بارزانی را به ریاست اقلیم کردستان عراق رساند؟ آیا همان «دموکراسی» نوع عراقی و افغانی است که بعد از چندین سال از استقرار آن، هنوز به‌طور روزانه ده‌ها نفر قربانی بمب‌گذاری‌ها و عملیات انتحاری می‌شوند؟ عبدالله مهدی به هر حال روشن نکرد که دموکراسی مورد نظر وی چیست و «تغییر نظام» چگونه و به دست چه کسی باید انجام شود!

اما سخن‌ران قبل از وی در واقع همه چیز را گفته بود. امین ریاحی عضو گروه «دانشجویان لیبرال» به صراحت گفت مادام که اپوزیسیون از غرب کمک نگیرد، در ایران خبری از «دموکراسی» نخواهد بود. نام‌برده ضمن تأکید بر این نکته که نیروهای دموکراسی‌خواه باید نقاط مشترک خود را تقویت کنند، تأکید داشت که «اپوزیسیون باید از شرایط بوجود آمده و از فرصت ویژه‌ای که نزاع هسته‌ای بوجود آورده است به سود خود استفاده کند!» بخش دیگر صحبت این دانشجوی لیبرال پیرامون ارتباط با دولت‌های امپریالیستی، گرفتن کمک از آن‌ها و «تابو شکنی» در این زمینه‌ها بود! در این باره او چنین گفت «ارتباط با غرب هنوز برای اپوزیسیون یک نوع تابوست». این دانشجوی لیبرال جوان که عجله دارد هرچه زودتر و با کمک «غرب» کار جمهوری اسلامی یکسره شود تا خود به نان و نوا و پُست و مقامی برسد، می‌گوید «مردم در شعارهای خود عملاً از غرب کمک می‌خواهند! اما اپوزیسیون هنوز مخفیانه رابطه برقرار می‌کند و این هراس از تماس با غرب وجود دارد، در حالی که نگاه به تجربه‌ها نشان می‌دهد که کشورها بعد از جنگ سرد به دموکراسی نرسیدند مگر اینکه از غرب کمک گرفتند!»

دانشجوی لیبرال «تابوشکن»، اگرچه نگفت در کجا و چه زمانی و کدام دسته از «مردم» در شعارهای خود از «غرب» درخواست کمک نموده اند، اما صریح و روشن خواستار آن شد که «اپوزیسیون» به ارتباط‌های مخفیانه خود با غرب (بخوان دولت‌های امپریالیستی) پایان دهد و علناً از این قدرت‌ها بخواهد که «اپوزیسیون» را برای استقرار «دموکراسی» در ایران کمک کند.

در کنفرانس بروکسل، احدی با اظهار نظرهای این دانشجوی لیبرال «نترس» به مخالفت برخاست و مطالب انتشار یافته مربوط به این کنفرانس نیز چنین مخالفتی را نشان نمی‌دهد، برعکس، تمام مباحث و تصمیمات بعدی کنفرانس، نشان از موافقت عمومی شرکت‌کنندگان با این «تابو شکنی» دارد.

بحث بعدی کنفرانس بروکسل، بررسی پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی بود. در این بخش میزگردی که با شرکت سه خارجی و دو ایرانی تبار تشکیل شده بود، پیرامون مسأله هسته‌ای جمهوری اسلامی گفتگو به عمل آمد. مضمون و فضای عمومی بحث‌ها در این بخش در کلیت خود چشم‌انداز وخیم‌تر شدن اوضاع و جنگ را ترسیم می‌کند. مارک فیتس پاتریک، دیپلمات سابق آمریکائی و مشاور آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای بر ادامه تلاش‌های جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای تأکید کرد. وی گفت هیچ یک از اقدامات مانند حملات سایبری و تحریم‌ها نتوانسته است جلوی غنی‌سازی ۲۰ درصدی اورانیوم را بگیرد. دیپلمات سابق وزارت خارجه آمریکا همچنین تصریح کرد که جمهوری اسلامی نه فقط برای ساختن بمب، بلکه برای ساختن چتری از سلاح‌های هسته‌ای کار می‌کند. وی گفت اگرچه سخت است گفته شود که جمهوری اسلامی با چه سرعتی می‌تواند این برنامه را عملی سازد، اما گفت که «طبق برآورد من و ناظران دیگر، ایران فرصتی یک ساله نیاز دارد». دیپلمات سابق وزارت خارجه آمریکا همچنین اضافه کرد که «۵۰ درصد خطر وجود دارد که در ماه سپتامبر یک عملیات نظامی علیه ایران صورت گیرد!» سخن‌ران دیگر رضا تقی‌زاده کارشناس هسته‌ای، پیرامون تلاش‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی گفت «جمهوری اسلامی در هشت سال اخیر به غنی‌سازی به شکل فعال ادامه داده است، این درحالی‌ست که کشورهای دیگر گفته‌اند ما حاضریم سوخت مورد نیاز ایران را

تأمین کنیم» وی در ادامه گفت «همه دنیا نسبت به نیت ایران در دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای تردید دارند» رضا تقی زاده در پایان سخنان خود فعالیت‌های موشکی و هسته‌ای جمهوری اسلامی را اشتباهی استراتژیک با بهائی گزاف دانست. سخنران دیگر بهروز بیات به این موضوع اشاره کرد که اگر تحریم‌ها ادامه پیدا کنند و جمهوری اسلامی عقب‌نشینی نکند، «جنگ تنها راه حل غرب برای خروج از بحران است» و هانس بلیکس که از طریق تلفن در این کنفرانس شرکت داشت، بر این مسأله انگشت گذاشت که «ایران در شرایطی است که نمی‌تواند عقب‌نشینی کند»!

اما مهم‌تر از سخنان این‌ها و صریح‌تر از آن، سخنان اتو لانگی بود. اتو لانگی که از راست‌های افراطی و «عقاب»‌های آمریکائی و از طرفداران سفت و سخت حمله نظامی به ایران است گفت «ایران هر سال میلیاردها متر مکعب گاز را از دست می‌دهد؛ زیرا در این زمینه سرمایه‌گذاری نشده است. در نتیجه این پرسش پررنگ‌تر می‌شود که چرا وارد فعالیت هسته‌ای شده است» عقاب آمریکائی در ادامه سخنان خود پیرامون نحوه برخورد با جمهوری اسلامی می‌گوید «تصمیم ما این بود که از دیپلماسی برای رسیدن به راه حل استفاده کنیم... مسأله تحریم‌ها از وقتی شروع شد که تماس‌ها و چانه‌زنی‌ها به بن‌بست رسید و فهمیدیم دیپلماسی ممکن است نتیجه ندهد و راه دیگری را باید در پیش بگیریم» عنصر جنگ طلب آمریکائی سرانجام چنین تصریح کرد که همراه با ادامه و تشدید تحریم‌ها، گزینه نظامی نیز همچنان روی میز قرار دارد. کوبیدن بر طبل جنگ توسط یک جنگ طلب راست افراطی در کنفرانس بروکسل، با اعتراض برخی در بیرون از کنفرانس مواجه گردید.

گرچه کمیته برگزارکننده کنفرانس بروکسل پس از اعتراضی که نسبت به دعوت و حضور این عنصر اکستریم راست به عمل آمد، با این استدلال که «چون جامعه سیاسی ایران در داخل کشور همواره با تحمیل یک نظر حکومتی مواجه است و این انتخاب از آن جهت صورت گرفته است که بتواند نظرات مختلف را در برابر هم قرار دهد و پیرامون آن قضاوت کند»! سعی کرد این سوتی بزرگ را توجیه کند، اما این پاسخ و استدلال به قدری مضحک و ناشیانه بود که حتا افراد، محافل و گروه‌هایی از جنس شرکت‌کنندگان در کنفرانس را نیز قانع نساخت. مستقل از بحث‌های این کنفرانس و نقطه نظرات گروه‌ها و افراد شرکت‌کننده در آن، صرف دعوت از این عنصر راست افراطی و حضور این عقاب آمریکائی همدست نئوکان‌ها در کنفرانس بروکسل و صراحت لهجه وی در مورد جنگ و حمله نظامی به ایران، کافی‌ست تا ماهیت اینگونه تلاش‌ها و کنفرانس‌ها بر همه‌گان روشن شود.

بحث بعدی کنفرانس بروکسل «بررسی راه‌های اتحاد و هماهنگی نیروهای اپوزیسیون» بود. در این بخش بحث‌های مختلف و پراکنده‌ای صورت گرفت اما بر این موضوع تأکید شد که باید روی نقاط مشترک گروه‌های شرکت‌کننده تکیه شود. «انتخابات آزاد» به عنوان یک نقطه مشترک گرچه مورد موافقت عمومی قرار داشت اما در عین حال از آغاز تا پایان این پنل، این سؤال و شبهه در مورد عملی بودن این توافق عمومی نیز وجود داشت که در بخش‌های بعدی و مباحث حول راهکارهای عملی اجرای انتخابات آزاد نیز خود را نشان داد که پائین‌تر به آن خواهیم پرداخت. مضاف بر این در طول کنفرانس و نیز در مباحث این بخش، کاملاً روشن شد که هر محفل و دسته‌ای با انگیزه خود که می‌تواند با دیگری متفاوت باشد در آن شرکت نموده است. برخی برای تبادل نظر و همفکری و همکاری، و برخی دیگر برای تشکیل فوری یک «کنگره ملی» یا چیزی شبیه آن در جایگاه رهبری و به هر حال ایجاد هرچه فوری‌تر یک نیروی جایگزین در خارج کشور! شهریار آهی از مدافعان این تز بود و ایجاد ساختار همکاری نخبگان به صورت شبکه‌ای و ایجاد کمیته‌هایی برای فعالیت و بالاخره «کنگره دیجیتالی» را به عنوان یک راهکار برای اتحاد میان اپوزیسیون پیشنهاد کرد. کنگره‌ای که وظایفی شبیه وظایف احزاب را بر عهده بگیرد. وی در این مورد گفت «پیشنهاد مشخص من این است که اسم بنویسیم و فردا هرکسی داوطلب است در کمیته تشکیلاتی و رسانه‌ای فعالیت کند، بدون رأی‌گیری و انتخابات، بنیان بوجود آوردن یک کنگره دیجیتالی را به ثمر برسانیم». به زبان صریح‌تر این گرایش عجله دارد هرچه زودتر آلت‌رناتیو مطلوب خود، چیزی شبیه آنچه در لیبی و سوریه شکل گرفت را بوجود آورد و راه تشکیل حکومت یا دولت انتقالی سرسپرده قدرت‌های امپریالیستی را هموار سازد.

از دیگر سخنرانان این پنل، فریدون احمدی از سازمان اکثریت بود. نام‌برده ضمن ابراز خوشحالی نسبت به تغییرات کنفرانس بروکسل در مقایسه با کنفرانس استکهلم و «دستاوردهای» کنفرانس اخیر، در عین حال از وجود موانع جدی سیاسی، فکری و فرهنگی برای اتحاد یاد نمود. وی از وجود گرایشی که تغییرات از درون رژیم را دنبال می‌کند، گرایشی که هدف عمومی‌اش بر اساس انتخابات آزاد است،

گرایش‌های مانند مجاهدین و گرایش چهارمی که بر اساس پیشرفت تحولات تصمیم می‌گیرد، نامبرد و علی‌رغم آنکه مطرح کرد «پوشاندن کل اپوزیسیون ایران زیر یک چتر امکان‌ناپذیر است» اما از ضرورت برقراری مناسبات دوستانه و همکاری این گرایش‌ها و همه باهم بودن آن‌ها دفاع کرد. عضو سازمان اکثریت در پایان تصریح کرد که تغییر قانون اساسی، تدوین قانونی جدید، جدائی دین از دولت و پیشبرد انتخابات آزاد بر اساس موازین بین‌المللی می‌تواند محور همکاری‌ها باشد.

بهرغم وجود اختلافات و سایه روشن‌های نظری در میان جمهوری‌خواهان، سلطنت‌طلبان، دین‌باوران، سبزه‌ها، طرفداران کروی و سوسیال-لیبرال‌هایی از نوع اکثریت، اما ظاهراً بر سر دو کلمه «انتخابات آزاد» توافق عمومی در کنفرانس وجود داشت.

دومین روز کنفرانس بروکسل به بحث‌هایی پیرامون مقایسه وضعیت ایران با دیگر کشورها و نیز راهکارهای اجرای انتخابات آزاد اختصاص یافت. در بخش نخست هاوارد بارل از اعضای سابق کنگره ملی آفریقا، از تجارب مبارزان آفریقای جنوبی علیه رژیم نژاد پرست وقت این کشور سخن گفت. بحث پیرامون جزئیات و شرایط مبارزه در آفریقای جنوبی از حوصله این مقاله خارج است اما آنچه در اظهارات این سخنران برجستگی خاصی یافته و به ویژه با روح کنفرانس بروکسل همخوانی داشت، همانا اشاره به اعمال فشار به رژیم آپارتاید از طریق نافرمانی مدنی و فشارهای بین‌المللی، مراجعه اپوزیسیون به بنگاه‌های مالی بزرگ در انگلستان و اسکاتلند و ایجاد تشکل با کمک این نهادها بود که باید مورد توجه کنفرانس بروکسل قرار می‌گرفت.

آخرین بخش کنفرانس بروکسل به بررسی راهکارها و گام‌های عملی ایجاد زمینه‌های اجرای انتخابات آزاد اختصاص داشت.

گرچه این آخرین بحث کنفرانس قرار بود پیرامون «راهکارهای اجرای انتخابات آزاد» باشد، اما سه تن از چهار نفری که در این بخش سخنرانی کردند، به جای ارائه راهکارهای عملی اجرای به اصطلاح انتخابات آزاد، عملاً پیرامون خود این «انتخابات آزاد» و پیرامون امکان برگزاری آن صحبت کردند. علیرضا نوری زاده انتخابات آزاد تحت حاکمیت جمهوری اسلامی را به رویا تشبیه نمود. وی اگرچه مغرب را نمونه موفق انتخابات آزاد و عراق را نمونه ناموفق آن ذکر کرد، اما در هر حال تأکید کرد که در مورد انتخابات آزاد نباید «رویا فروشی» کرد و گفت که جمهوری اسلامی نظامی نیست که به انتخابات آزاد تن دهد. در همین بخش سخنران دیگر حسن شریعتمداری گفت اپوزیسیون ایران خواستار انتخابات آزادی است که براساس توافق بین‌المللی صورت گیرد و این توافق را جمهوری اسلامی نیز امضا نموده است. وی در ادامه صحبت‌های خود گفت: «انتخابات آزاد بهترین راه برای جلوگیری از جنگ و ماجراجویی هسته‌ای است» و حتا به حاکمیت می‌گوید «اگر از این معاهده تبعیت کنید، بخش‌هایی از شما نیز می‌توانند در آن شرکت کنند». حسن شریعتمداری که طرفدار انتخابات آزاد در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با شرکت بخشی از حاکمیت در آن است در ادامه سخنان خود به این مساله اشاره کرد که باید در سطح ملی و بین‌المللی گفتمان انتخابات آزاد بوجود آید و تثبیت گردد و شبکه‌های مدافع انتخابات آزاد، و یک «کنگره ملی» برای پیشبرد آن ایجاد شود و در نهایت مقاومت‌های مدنی در داخل ایران انجام شود تا بتوانیم «از نظام ولایت فقیه به سمت یک نظام سکولار حرکت کنیم!»

صرف‌نظر از مضمون این اظهارات و توهم پراکنی پیرامون برگزاری انتخابات آزاد تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، اما بحث مجدد روی مقوله «انتخابات آزاد» هنگامی که قرار بود یک راهکار عملی برای اجرای آن پیشنهاد شود، نشان می‌داد که علی‌رغم موافقت عمومی کنفرانس، اما اختلاف‌نظرهایی نیز در این مورد وجود دارد. گرچه طرفداران حمله نظامی به ایران، عجالتاً در برابر طرفداران «انتخابات آزاد» حال چه در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی چه تحت نظارت سازمان‌های بین‌المللی مصلحتاً کوتاه آمده یا تقریباً خاموشی اختیار کردند، اما آن‌ها این را خوب می‌دانند که جمهوری اسلامی تحت هیچ شرایطی به انتخابات آزاد تن نخواهد داد.

بهرغم این‌ها اما یک سخنران به نام نوشابه امیری، یک پیشنهاد و راهکار عملی مطرح کرد. نامبرده به عنوان یک روزنامه‌نگار که سخنان خویش را با نام ایران و یاد برخی از همکاران خویش و ادای احترام به میرحسین موسوی، مهدی کروی و زهرا رهنورد آغاز کرد، با طرح این موضوع که هیچ انتخابات آزادی بدون آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی آزاد امکان ندارد، چنین گفت: «می‌توان شعار داد اما واقعیت این است که نمی‌توان به مردمی که نمی‌دانند در جامعه‌شان چه گرایش‌هایی وجود دارد، از

انتخابات آزاد سخن گفت.» نوشابه امیری در ادامه سخنان خود از ضرورت راه‌اندازی یک «رسانه همگانی ملی» از نوع «الجزیره» به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین اقدام جهت اطلاع‌رسانی سخن گفت. وی در مورد امکان راه‌اندازی یک چنین رسانه‌ای و تامین منبع مالی آن گفت: «اگر جمهوری اسلامی می‌تواند به برخی پول بدهد برای راه‌اندازی رسانه، ما نیز باید بتوانیم.» وی در ادامه سخنان خود از «ایرانیان پولداری که عاشق ایران هستند» و نیز از «سرمایه‌داران ایرانی» نام برد که می‌توانند هزینه مالی این رسانه را تامین کنند.

تا اینجا قضیه چیز عجیب و غریبی در حرف‌های این سخن‌ران وجود نداشت و ندارد. تامین هزینه‌های تبلیغی اپوزیسیون بورژوازی توسط پولدارها و سرمایه‌داران ایران، نه فقط نباید تعجب کسی را برانگیزد، بلکه یک امر بدیهی و مساله طبقاتی‌ست! نوشابه امیری اما به این حد اکتفا نکرد و پا را از آن فراتر گذاشت و گفت برای ایجاد چنین رسانه‌ای «مهم نیست این پول از کجا می‌آید (بلکه) تعهد بر رساندن خبر به جامعه است»!

این سخنان «تابوشکنانه» و ماکیاولیستی نوشابه امیری نیز، تعجب، اعتراض و یا مخالفت کسی را در کنفرانس برنیا نگیخت! و صد البته که این نیز جدا از ماهیت طبقاتی و عملکرد نیروهای شرکت کننده در کنفرانس بروکسل نبوده و نیست، چرا که بسیاری از این محافل و گروه‌ها، در حال حاضر نیز گرچه جدا جدا، اما از همین سیاست و نحوه فکری پیروی می‌کنند.

کنفرانس دو روزه بروکسل که باید آن را مقدمه آلترناتیوسازی امپریالیستی نامید، پس از این بحث‌ها، با صدور بیانیه‌ای که در آن بر «ضرورت وفاق ایرانیان برای نفی استبداد» تاکید شده و خواستار ایجاد مبنایی برای جدائی نهاد دین از دولت و برگزاری انتخابات آزاد با معیارهای بین‌المللی شده است به کار خود پایان داد. در بیانیه پایانی از هیات برگزارکننده خواسته شده است کنفرانس بعدی را با جمع بزرگتری برگزار نماید و به منظور افزایش فشار «جامعه جهانی» بر حکومت ایران، با اتحادیه اروپا تماس برقرار نموده و موضوع رعایت حقوق بشر را پی‌گیری کند! گرچه این بیانیه را شماری از حاضرین در کنفرانس امضا نکردند، اما مضمون کلی آن مورد توافق عمومی کنفرانس بروکسل است.

جمع‌بندی

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که دولت آمریکا در ادامه پیشبرد سیاست‌های امپریالیستی خود در منطقه خاورمیانه و فجایی که در عراق، لیبی و افغانستان به بار آورده است، سرگرم آلترناتیوسازی برای جمهوری اسلامی و ارتکاب جنایات دیگری‌ست. کنفرانس استکهلم و ادامه آن کنفرانس بروکسل، یکی از پروژه‌های مهم تدارکاتی آمریکا به همین منظور است که قرار است مجموعه‌ای از گروه‌ها و محافل جمهوری‌خواه، سلطنت‌طلب، مشروطه‌خواه، اصلاح‌طلب سبز و سکولار و امثال آن پیشبرنده‌ی آن باشند. تمام بحث‌های کنفرانس بروکسل و مضمون آن، نشان دهنده همین تلاش دولت امپریالیستی آمریکاست. بحث‌های اپوزیسیون بورژوازی دخیل در این کنفرانس پیرامون «مداخله بشردوستانه» البته از طریق حمله نظامی دولت‌های امپریالیستی گرچه عجالتاً و از روی مصلحت کم رنگ است اما ناکارائی عبور «نرم» از استبداد دینی به «دمکراسی» در پرتو «انتخابات آزاد»، به‌فوریت، جوازی برای عبور از این مرحله می‌شود و زمان پیشبرد خط اتولانگی‌ها و عقاب‌های آمریکایی فرا می‌رسد. امپریالیسم آمریکا اگرچه می‌تواند پروژه‌های مختلفی را برای حضور و مداخله در منطقه در دست داشته باشد اما آنچه که روشن است از این سیاست استراتژیکی خود دست‌بردار نیست. دولت آمریکا برای پیشبرد این سیاست و استراتژی، حتا نیازی به حضور فیزیکی لانگی‌ها، نئوکان‌ها و عقاب‌های آمریکایی در کنفرانس‌هایی از نوع کنفرانس بروکسل ندارد. کم نیستند عقاب‌ها و لانگی‌های ایرانی که پیش از این از چنین سیاستی استقبال کرده‌اند و در کنفرانس بروکسل نیز بخشا حضور داشتند.

هر چقدر شرایط داخلی جمهوری اسلامی وخیم‌تر و بحرانی‌تر و نارضایتی توده‌ای عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود، هر چقدر بر احتمال وقوع یک انقلاب - که اصلاح‌طلبان نیز آن را هشدار می‌دهند و برای مقابله با آن دوباره وارد عرصه سیاسی شده‌اند - افزوده می‌شود، تحرکات ارتجاع امپریالیستی و نیز سرعت حرکت گروه‌ها و محافل رنگارنگ بورژوازی به سوی امپریالیسم و همدستی با آن نیز بیشتر می‌شود. در چنین شرایطی کمونیست‌ها و همه نیروهای واقعا چپ انقلابی وظیفه دارند در عین تشدید مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، ماهیت این گونه کنفرانس‌ها و آلترناتیوسازی‌ها و تلاش‌های آشکار و نهان ارتجاع امپریالیستی و همدستان ریز و درشت آن را فاش سازند و علیه

کوشش‌های بورژوازی اپوزیسیون برای خزیدن به قدرت که اکنون به صورت مساله‌ای با اهمیت عملی درآمده است مبارزه کنند و آن را در دستور روز تمامی تلاش‌ها و فعالیت‌های ترویجی و تبلیغی خود قرار دهند. کمونیست‌ها باید با افشای بی‌امان آلترناتیوسازی‌های بورژوا-امپریالیستی و افشای ماهیت این‌گونه کنفرانس‌ها و تمام احزاب و محافل و گروه‌های غیر پرولتری، رابطه نزدیک موجود بین این احزاب و جمع‌ها با منافع بورژوازی و امپریالیسم را افشا کنند و برای کارگران و زحمتکشان تشریح کنند که برای امحاء استبداد و دیکتاتوری و برای رسیدن به رفاه و آزادی، باید با تمام نظم سرمایه‌داری موجود به مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر برخیزند.

کمونیست‌ها باید دموکراسی ادعایی و جمله پردازی‌های مزورانه دمکراتیک ارتجاع امپریالیستی و اپوزیسیون بورژوایی همدست آن پیرامون انتخابات آزاد و همچنین جنایات هولناک و بی‌شماری را که قدرت‌های امپریالیستی تحت همین عناوین دموکراسی و آزادی در عراق، افغانستان و لیبی مرتکب شده‌اند و امروز به آن مشغولند، افشاء کنند و این جنایات را بار دیگر در معرض دید آنان قرار دهند. کمونیست‌ها باید وظایف انقلابی‌ای را که توده کارگران و زحمتکشان پیش‌رو دارند برای آن‌ها تشریح کنند و برای‌شان روشن سازند که تنها زمانی می‌توانند از شر رژیم جمهوری اسلامی و مصائبی که این رژیم برای آن‌ها به بار آورده است رها شوند و عواقب آلترناتیوسازی‌های امپریالیستی را خنثا کنند که خود به‌پا خیزند و تمام نظم سرمایه‌داری حاکم را با یک انقلاب قهرآمیز براندازند و نظام شورائی خود را مستقر سازند.

در شرایط کنونی تقویت جنبش کارگری، تقویت نقش و موقعیت طبقه کارگر در تحولات سیاسی حائز اهمیت بسیار زیادی است. کمونیست‌ها قبل از هر چیز باید انرژی و نیروی بیشتر و متمرکزتری را برای متشکل ساختن و ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران اختصاص دهند و به طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی یاری رسانند. نیروهای کمونیست و چپ انقلابی، باید به‌طور جدی به اتحاد در عمل روی آورند. بجای اتحادهای کاغذی و صدور هر از چند گاه یک اطلاعیه چند سطری، پروژه‌های مشخص عملی و اقدامات مبارزاتی مشترکی را سازمان دهند که در خدمت تقویت جنبش کارگری و اتحاد درونی طبقه کارگر باشد.



ضد امپریالیسم دروغین، پوششی برای دفاع از بورژوازی و پان اسلامیسیم

در هر کشوری همواره سازمان‌های متعددی وجود داشته و دارند که خود را سوسیالیست می‌نامند و ادعای دفاع از منافع و اهداف طبقه کارگر و برانداختن نظام سرمایه‌داری را دارند، اما تنها در جریان تندبیچ‌های بزرگ تاریخی و رویدادهای مهم سیاسی، هنگامی که جبر شرایط همه را ناگزیر به اتخاذ تاکتیک‌های مشخص و شعارهای عملی می‌کند، آن‌گاه است که روشن می‌شود، این سازمان‌ها واقعاً چه اهداف و مقاصدی را دنبال می‌کنند و کردار آن‌ها در خدمت منافع کدام طبقات است؟

از این روست که لنین پیوسته تأکید داشت «نباید به گفتار باور داشت، بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود. این بررسی نباید آن‌قدرها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود می‌گویند، بلکه باید در اطراف این باشد که مسایل مختلف سیاسی را چگونه حل می‌کنند و در اموری که پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان، کارگران و غیره به میان می‌آید، چگونه رفتار می‌نمایند.» (احزاب سیاسی در روسیه - لنین)

تجربه تمام دورانی که به ویژه جمهوری اسلامی به قدرت رسید، صحت این گفتار لنین را مکرر در ایران نیز به اثبات رساند. به عینه دیدیم که چگونه در جریان مهم‌ترین تحولات و رویدادهای سیاسی این دوران، از جمله استقرار جمهوری اسلامی، جنگ دولت‌های ایران و عراق، ماجرای اصلاح‌طلبی و گزینش میان بد و بدتر، برخی از این سازمان‌های به اصطلاح سوسیالیست با توجیهات پوشالی مبارزه ضد امپریالیستی، دفاع از میهن، دفاع از جناح به اصطلاح معتدل‌تر موسوم به اصلاح‌طلب، آشکارا تمام ادعاهایشان را در مورد سوسیالیسم و منافع کارگران کنار نهادند و از منافع سرمایه‌داران، ملاکین و پان اسلامیسیم‌ها دفاع کردند.

در عمل نیز، این واقعیت چنان واضح و روشن خود را نشان داد که حتا برخی از این سازمان‌ها با ظاهراً انتقاد بعدی از عملکرد و مواضع خود، ناگزیر به این اعتراف شدند که اقدامات آن‌ها چیز دیگری جز خدمت به منافع و اهداف طبقه سرمایه‌دار و تحکیم جمهوری اسلامی نبوده است.

اکنون اما سؤال این است که آیا می‌توان با توجه به این تجارب نتیجه گرفت، لااقل تا جایی که پای رژیم جمهوری اسلامی به عنوان دولتی که کوس رسوایی آن در همه جا به صدا درآمده است، دیگر کسی به نام مارکسیسم و سوسیالیسم جرأت نخواهد کرد با دفاع و حمایت از جمهوری اسلامی در خدمت منافع و اهداف طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار بگیرد؟

ساده‌لوحی و خام‌اندیشی محض است که کسی تصور کند، چون جمهوری اسلامی یک رژیم ورشکسته و رسواست، چون ادعای اصلاح‌طلبی و استحاله درونی رژیم با شکست به پایان رسید، چون فجایع جنگ ۸ ساله، ماهیت این جنگ، اهداف جمهوری اسلامی و شعار دفاع از میهن را آشکار کرد و سرشت بورژوایی و خرده بورژوایی احزاب و سازمان‌هایی که با توجیهات مختلف از جمهوری اسلامی و طبقه حاکم، دفاع کردند، برملا گردید، دیگر هیچ جریانی جرأت حمایت از آن را به خود نخواهد داد.

برخلاف طبقه کارگر و توده‌های مردم یک کشور که می‌توانند در زندگی سیاسی خود اشتباه کنند و به تجربه، اشتباه خود را اصلاح نمایند، در مورد سازمان‌های سیاسی که خصلت طبقاتی‌شان تعیین‌کننده خط مشی و سیاست آن‌هاست، چنین نیست. یک سازمان بورژوایی و خرده بورژوایی سوسیال - رفرمیست، قراری نیست که از تجربه بیاموزد و فی‌المثل تبدیل به یک سازمان پرولتری انقلابی گردد. علاوه بر این نباید پنداشت که ما در ایران فقط با امثال حزب توده روبرو هستیم که هر لحظه در کنار و همراه بورژوازی بوده و خواهند بود. این‌ها شناخته شده‌ترین و رسواترین سازمان‌های سوسیال رفرمیست‌اند.

سازمان‌های دیگری هم از قماش حزب توده هستند که هنوز ماهیت واقعی خود را کاملاً برملا نکرده و فقط میدان می‌خواهند تا خود را نشان دهند.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که هم اکنون سازمان‌ها و گروه‌هایی وجود دارند که خود را سوسیالیست و کمونیست معرفی می‌کنند، اما می‌دانیم به مبارزه طبقاتی فراتر از چارچوب نظم سرمایه‌داری باور ندارند و از این رو دیکتاتوری پرولتاریا را که خط مرز کمونیسم و سوسیال – رفرمیسم است، نفی و انکار می‌کنند. آن‌ها در واقعیت امر انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم را نفی می‌کنند. ایده‌آل آن‌ها، مجلس مؤسسان، پارلمان‌تاریسم و دموکراسی پارلمانی‌ست، از همین روست که به نفی و انکار ضرورت استقرار یک دولت شورایی کارگری در ایران می‌پردازند. آن را شکست خورده اعلام می‌کنند و بدین طریق در واقعیت امر حکومت کارگری را نفی می‌نمایند.

بدیهی‌ست که این سازمان‌ها هر آن مستعد هستند که بر سر هر رویداد سیاسی مهم و تعیین‌کننده، آشکارا در اردوی بورژوازی قرار گیرند. به تجربه دیده‌ایم که توجیحات رنگارنگی نیز برای آن دست و پا می‌کنند. بر همین اساس، تعجب‌آور نخواهد بود که هم اکنون در شرایطی که نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از جمیع جهات با بحران روبه‌روست، نظم موجود به تمام معنا ورشکسته است، تمام سیاست‌های داخلی طبقه حاکم در انتظار کارگران و زحمتکشان با شکست روبرو شده است و سیاست خارجی طبقه حاکم به چنان بن‌بست و بحرانی انجامیده که سرانجام آن می‌تواند حتی به جنگی ویرانگر در ایران منجر شود، خلاصه کلام در شرایطی که فقط یک انقلاب اجتماعی می‌تواند چاره‌ی تمام مسایل و معضلات جامعه باشد، درست در یک چنین موقعیتی، برخی دیگر از این سازمان‌های به اصطلاح سوسیالیست، پرچم ضد امپریالیسم قلابی‌شان را به عنوان توجیهی برای حمایت پوشیده و آشکارشان از رژیم سرتاپا ارتجاعی جمهوری اسلامی و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و ماجراجویانه پان‌اسلامیستی آن، بلند کرده و حتی پیشاپیش برای دفاع از میهن بورژوازی، برای همکاری با جمهوری اسلامی اعلام آمادگی کرده‌اند. این موضع‌گیری به وضوح نشان می‌دهد که اینان برخلاف ادعای‌شان که خود را کمونیست و سوسیالیست می‌نامند، بویی از مارکسیسم و کمونیسم نبرده‌اند. هیچ سازمان حقیقتاً کمونیست نمی‌تواند به بهانه جنگ، دفاع‌طلب شود به حمایت از بورژوازی و دولت خودی برخیزد و فراتر، متحد آن گردد. این فقط می‌تواند سیاست یک سازمان خرده بورژوازی و بورژوازی سوسیال – شوونیست باشد. هر کمونیستی این را می‌داند که ورشکستگی انترناسیونال دوم و ادعاهای کاذب سوسیالیستی اکثریت احزاب رفرمیست آن درست در همین نقطه آشکار گردید و سوسیال – رفرمیست‌ها به سوسیال – شوونیست تبدیل شدند.

در ایران، اما، وضعیت سوسیال – شوونیست‌ها از این جهت فلاکت‌بارتر است که نه فقط باید از رژیمی بورژوازی حمایت کنند که در وحشی‌گری، ستم‌گری و سرکوب، سرآمد تمام دولت‌های بورژوائی استبدادی‌ست، بلکه یک دولت فوق ارتجاعی دینی و پان‌اسلامیست نیز هست. بنابراین اینان حتی یک خرده بورژوازی دموکرات که با دولت دینی و پان‌اسلامیسم تسویه حساب کرده باشند، نیز نیستند.

کسی که از یک دولت دینی و گروه‌های پان‌اسلامیست حمایت می‌کند، کم‌ترین قربانی با مارکسیسم و سوسیالیسم نداشته و نخواهد داشت. چرا که کمونیست‌ها همواره دشمنان آشتی‌ناپذیر دولت دینی و پان‌اسلامیسم بوده و هستند. هر کمونیستی می‌داند، از وقتی که در اوایل قرن بیستم، دوران بیداری آسیا آغاز گردید و جنبش‌های رهایی‌بخش ملل و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره علیه امپریالیسم اوج می‌گیرد، کمونیست‌ها حتی در کشورهای عقب مانده‌ای که اکثریت مردم آن اعتقادات اسلامی داشتند و سازمان‌های پان‌اسلامیست، در این کشورها از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان توده‌ها برخوردار بودند، مبارزه علیه جریان‌ات اسلام‌گرا و پان‌اسلامیست همواره جزئی از مبارزه آن‌ها در جنبش انقلابی و رهایی‌بخش توده‌های مردم این کشورها بوده است و همواره حمایت از آنها و اتحاد با آنها را رد کردند. چرا که پر واضح بود در این جریان مذهبی حتی یک ذره عنصر مترقی وجود ندارد. هر کمونیستی همواره آگاه بوده است که پان‌اسلامیسم تلاشی ارتجاعی برای یک عقب‌گرد تاریخی‌ست؛ می‌خواهد امت و واحده‌ی قرون وسطایی را با حاکمیت مقررات و قوانین ارتجاعی عهد عتیق ایجاد کند.

بر کسی پوشیده نبود که پان‌اسلامیسم دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک و مدنی مردم است، چیزی جز سیاست ارتجاعی طبقات حاکم نیست و ادعای مبارزه‌اش با امپریالیسم نیز از همین موضع ارتجاعی‌ست. یعنی مخالفت‌اش با امپریالیسم، به خاطر رواج مناسبات و فرهنگ بورژوازی بود که سست‌کننده سنت‌ها و باورهای مذهبی قرون وسطایی‌ست. این به اصطلاح ضد

امپریالیسم پان اسلامیستی در عین حال ابزاری در دست طبقات حاکم و امپریالیسم برای سرکوب مردم، تحمیل آن‌ها و به انحراف کشاندن و شکست جنبش‌های انقلابی توده مردم بود.

از همین روست که در پی انقلاب سوسیالیستی اکثر در روسیه و تشکیل انترناسیونال کمونیستی، قطعه‌نامه‌های متعددی در مورد مبارزه کمونیست‌ها علیه پان اسلامیسم، دستگاه روحانیت و محکومیت هر گونه همکاری و حمایت از این جریان ارتجاعی با توجیه مبارزه‌ی ضد امپریالیستی صادر گردید.

انترناسیونال کمونیستی بر مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر کمونیست‌ها علیه پان اسلامیسم به عنوان دشمن همبستگی توده‌های ستمدیده در مبارزه برای رهایی از یوغ امپریالیسم و آزادی تأکید گذاشت.

کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در تظاهرات مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی به کمونیست‌های کشورهای سراسر جهان یادآور شد که «سیاست انترناسیونال کمونیستی در کل، پیرامون مسئله ملی و مستعمراتی باید مقدم بر هر چیز بر متحد ساختن پرولتاریا و طبقات زحمتکش تمام ملت‌ها و کشورهای برای مبارزه انقلابی مشترک به منظور سرنگونی ملاکین و بورژوازی مبتنی باشد... همچنین ضروری است که اولاً همواره روشن ساخت که فقط نظام شورایی می‌تواند برابری واقعی ملت‌ها را تأمین کند. چرا که مقدم بر هر چیز پرولترها و سپس تمام توده‌های زحمتکش را در مبارزه علیه بورژوازی متحد می‌سازد. ثانیاً، احزاب کمونیست باید از جنبش‌های انقلابی در میان ملت‌های وابسته و آن‌هایی که از حقوق برابر برخوردار نیستند (مثلاً در ایرلند و در میان سیاه‌پوستان آمریکایی) و مستعمرات حمایت کنند.» (تأکیدها از ماست)

سپس می‌افزاید که در دولت‌ها و ملت‌های عقب‌مانده‌تر فئودالی و پدرسالاری «ضروری است که علیه نفوذ ارتجاعی و قرون وسطایی دستگاه روحانیت، مبلغین مسیحی و عناصر مشابه مبارزه کرد.

ضروری است که علیه جنبش‌های پان اسلامیست و پان آسیایی و گرایش‌های مشابه مبارزه کرد که می‌کوشند مبارزه رهایی‌بخش علیه امپریالیسم آمریکایی و اروپایی را با تقویت قدرت امپریالیسم ژاپنی و ترکی، اشرافیت، مالکین بزرگ و ملاها ترکیب کنند.»

اشاره به این مواضع شفاف کمونیستی انترناسیونال کمونیستی در مبارزه کمونیست‌ها علیه پان اسلامیسم و دستگاه روحانیت، ۹۰ سال بعد، از آن رو ضروری بود که نشان داده شود، کمونیست‌ها حتا در شرایطی که عموم کشورهای که اکثریت جمعیت آن‌ها را مسلمانان تشکیل می‌دادند، در مرحله فئودالی و نیمه فئودالی قرار داشتند، مستعمره و نیمه مستعمره بودند، هرگز در مبارزه ضد امپریالیستی خود با پان اسلامیسم و دستگاه روحانیت کنار نیامدند، با آن‌ها متحد نشدند، از آن‌ها حمایت نکردند، بلکه بالعکس، علیه آن‌ها، دستگاه روحانیت و جنبش‌های پان اسلامیست به عنوان جریان‌های ارتجاعی و مخرب در مبارزه ضد امپریالیستی، آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش مردم شرق، مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر داشتند.

مبارزه رهایی‌بخش مردم کشورهای اشغال شده، مستعمره و نیمه مستعمره، نیز هرگز توجیهی برای همکاری و اتحاد با جریان‌های پان اسلامیست نشد.

حالا بسی مضحک و رسواکننده است که سازمان‌هایی بر خود نام مارکسیست – لنینیست و کمونیست بگذارند، اما با توجیهات پوشالی دفاع از میهن و استقلال سیاسی، مبارزه ضد امپریالیستی و امثالهم از یک دولت فوق ارتجاعی بورژوا – مذهبی پان اسلامیست به نام جمهوری اسلامی حمایت کنند و یا با آن در مبارزه‌ی به اصطلاح ضد امپریالیستی متحد گردند.

نه این مواضع ربطی به مارکسیسم – لنینیسم دارد و نه کمونیسم. این‌ها همان خرافات رویونیستی خروش‌چفیبست‌های روسیست که به نام سوسیالیسم به برنامه عمل سازمان‌های بورژوایی و خرده بورژوایی رفرمیست تبدیل گردید و پرچمدار آن در ایران حزب توده است. سازمانی که وظیفه داشت برای یک رژیم بورژوایی ارتجاعی پان اسلامیست خصایل ضد امپریالیستی بترشد و ابداع کند. مشکل اما این جا بود که این پان اسلامیسم به اصطلاح ضد امپریالیست در کشوری به قدرت رسیده بود که شیوه تولید سرمایه‌داری در آن مسلط بود و وظیفه دفاع از سرمایه، منافع طبقاتی سرمایه‌داران و حفظ نظم سرمایه‌داری بر دوش‌اش قرار گرفته بود که با وظیفه ضد امپریالیستی به هیچ شکلی جور در نمی‌آمد.

لذا مبارزه ضد امپریالیستی پان اسلامیست‌های مورد حمایت توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها، شکلی مضحک و تماشایی به خود گرفته بود. پاسداران سرمایه که با حمایت امپریالیست‌ها، قدرت را به دست گرفته بودند، می‌بایستی مبارزان ضد امپریالیست نیز باشند. لذا اصلی‌ترین وظیفه‌ای این ضد امپریالیسم قلابی،

سرکوب کارگران و زحمتکشان، برچیدن تمام آزادی‌های سیاسی، برقراری مقررات و قوانین قرون وسطایی اسلامی، لگدمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق و مطالبات زنان، سرکوب ملیت‌های تحت ستم و بالاخره کشتار و به بند کشیدن ده‌ها هزار آزادی‌خواه، ضد امپریالیست و سوسیالیست از کار درآمد. سرانجام نیز برای این که تبعیضی در کار نباشد و «سوسیالیست‌های» طرفدار مبارزه ضد امپریالیستی پان اسلامیست‌ها هم مزه این مبارزه ضد امپریالیستی را چشیده باشند، در ردیف آخر سرکوب شدند. محیط امن برای سرمایه‌ها از نو برقرار گردید؛ سیاست اقتصادی جدید امپریالیسم به مرحله اجرا درآمد و صدور سرمایه‌های انحصارات امپریالیستی به ایران از سر گرفته شد. معنای مبارزه ضد امپریالیستی پان اسلامیست‌ها و حامیان آن‌ها کاملاً روشن شد و با رسوائی به پایان رسید. با این همه، تفکری که می‌پندارد در جهان کنونی چیزی به نام مبارزه ضد امپریالیستی، مجزا از مبارزه علیه سرمایه می‌تواند وجود داشته باشد و کافیست هر گروه سیاسی و دولتی کمی با امپریالیسم اختلاف پیدا کند تا ضد امپریالیست شود، به حیات خود ادامه داد و کافی بود تا به نحوی مفری برای بروز پیدا کند تا بار دیگر خود را نشان دهد.

تشدید مخاصمات و درگیری‌های جمهوری اسلامی و قدرت‌های اروپایی و آمریکایی که منتج از سیاست‌های توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه امپریالیستی و پان اسلامیست‌ست، با تحریم‌های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی و افزایش احتمال وقوع جنگ، این امکان را فراهم ساخت. توجیه بند و بست با طبقه حاکم و رژیم جمهوری اسلامی، اکنون دفاع از میهن و دفاع کاذب از مردم است.

گرچه هنوز اوضاع به آن مرحله تعیین‌کننده نرسیده است که همه ناگزیر شوند موضع قطعی‌شان را اعلام نمایند و برخی از آن‌ها عجلتاً به لفاظی‌های ضد امپریالیستی مشغول‌اند، اما همان گونه که گفته شد، هستند سازمان‌هایی که هم اکنون در پشت ادعای مبارزه با امپریالیسم، موضع‌شان را در حمایت از جمهوری اسلامی، اما به نام دفاع از میهن اعلام کرده‌اند.

بر هر مارکسیستی روشن است که در پشت دفاع از میهن، دفاع از بورژوازی و سیاست‌های آن قرار دارد. میهن بدون صاحب نیست. در جایی که طبقه سرمایه‌دار حاکم است، این میهن، میهن بورژوازی‌ست. پرولتاریا اما میهن ندارد. انترناسیونالیست است.

سوسیالیست و وطن‌پرست، یعنی سوسیالیست در حرف و شوونیست در عمل، اعتراف بکند یا نکند، در این واقعیت تغییری پدید نمی‌آید که دفاع طلبی در جریان نزاع و جنگ میان دو یا چند دولت بورژوازی چیزی، جز دفاع از بورژوازی خودی و دفاع از ادامه و تشدید استثمار کارگران، تشدید فقر و سیاه‌روزی و به قتل‌گاه فرستادن کارگران و زحمتکشان نیست. دفاع‌طلبی، جز یک فریب و نیرنگ بورژوازی برای پیشبرد یک سیاست ارتجاعی جنگ افروزانه و انداختن بار آن بر دوش کارگر و زحمتکش نیست و این هیچ ربطی به سوسیالیسم و دفاع از منافع کارگران ندارد. تجربیات بین‌المللی در جنبش کارگری نیز به وضوح صحت آن را نشان داده است. اکثریت احزاب به اصطلاح سوسیالیست انترناسیونال دوم خیانت‌شان را به طبقه کارگر و سوسیالیسم در زیر همین شعار دفاع از میهن در جریان یک جنگ ارتجاعی آشکار نمودند. شوونیست‌های آلمانی توجیهات مسخره‌ای هم برای سرپوش گذاشتن بر این شوونیسم و دفاع از منافع بورژوازی ارائه دادند و ادعا کردند که بر طبق موازین انترناسیونال، حق هر ملتی برای استقلال ملی و دفاع از خود به رسمیت شناخته شده است. اما هیچ توجیه و ادعایی نتوانست بر حمایت و دفاع آن‌ها از بورژوازی خودی سرپوش بگذارد. آن‌ها به چاکران بورژوازی و دشمنان آشکار کارگران تبدیل شدند.

تنها موضع انترناسیونالیستی و پرولتاری را بلشویک‌های روسی تحت رهبری لنین اتخاذ نمودند که با رد دفاع‌طلبی و طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی، پرولتاریای روسیه را به انقلاب برای سرنگونی بورژوازی و دولت خودی فراخواندند.

تجربه به وضوح نشان داد که یگانه راه صحیح، انقلابی و پرولتاری، مسیری بود که بلشویک‌ها علیه جنگ، علیه امپریالیسم و علیه بورژوازی جهانی اتخاذ کردند.

تجربه جنگ دولت‌های ایران و عراق نیز به کارگران و زحمتکشان ایران نشان داد که بورژوازی و پادوان آن زیر شعار دفاع از میهن، اهداف و سیاست‌های ارتجاعی ضد کارگری را پیش بردند.

وقتی که جنگ دولت‌های ایران و عراق آغاز گردید، توده‌های مردم ایران که هنوز ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن را به درستی نمی‌شناختند، در دام فریب میهن‌پرستی بورژوازی گرفتار شدند و ۸ سال متحمل چنان خساراتی شدند که هرگز آن را فراموش نخواهند کرد. آن‌ها که در آغاز بروز جنگ نمی‌دانستند، هر دو دولت ایران و عراق بنا به ماهیت طبقاتی‌شان، به یکسان اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه و تجاوزکارانه‌ای را دنبال می‌کنند و بر این پندار خام بودند که در مقابل تجاوز دولت عراق به جبهه‌های جنگ می‌روند و کشته می‌شوند، زمانی به حقیقت پی بردند که دریافتند صدها هزار کشته و معلول، آوارگی میلیون‌ها انسان و نابود شدن تریلیون‌ها تومان ثروت کشور از همان آغاز در خدمت مقاصد توسعه‌طلبانه جمهوری اسلامی برای فتح کربلا و گشودن راه قدس بوده است.

آن‌ها دیر هنگام دریافتند که در پس شعار دفاع از میهن و ادامه‌ی ۸ سال جنگ، سیاست به بند کشیدن تمام توده‌های مردم ایران از طریق حاکم ساختن تام و تمام رژیم ترور و خفقان و دیکتاتوری عریان به اجرا درآمده است. از همین رو بود که به گفته‌ی خمینی جنگ برای طبقه حاکم نعمت بود، اما برای توده‌های کارگر و زحمتکش ایران، سراسر فاجعه و بدبختی.

پس از این تجربه تلخ و فاجعه‌بار جنگ ۸ ساله و فجایع بی‌شماری که جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال به بار آورد، توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران اکنون آن‌قدر آگاهی پیدا کرده‌اند که دیگر فریب جمهوری اسلامی، ضد امپریالیسم قلابی و شعارهای پوشالی بورژوازی و سوسیال – شوونیست‌ها را نخورند.

حتا مردم معمولی کوچه و خیابان هم، اکنون نه فقط به ماهیت فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن پی برده، بلکه بر سر اختلافات جمهوری اسلامی و قدرت‌های اروپائی و آمریکا نیز این حقیقت را دریافته‌اند و به زبان خود ابراز می‌دارند که سیاست خارجی یک دولت، ادامه‌ی سیاست داخلی آن است. سیاست داخلی ارتجاعی جمهوری اسلامی در خارج از مرزها، در عرصه سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی امتداد می‌یابد و همین سیاست که در تعقیب اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه پان اسلامیست، با سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و ارتجاعی قدرت‌های امپریالیست در منطقه‌ی خاورمیانه، برخورد نموده و به نزاع و جدال کنونی انجامیده است.

کارگران و زحمتکشان ایران به این حقیقت پی برده‌اند که مسبب تمام فلاکت و بدبختی آن‌ها، مقدم بر هر چیز نظم اقتصادی – اجتماعی موجود، طبقه حاکم و جمهوری اسلامی‌ست. آن‌ها دریافته‌اند و آن را صریح و روشن ابراز می‌دارند که اگر امروز با تحریم روبرو هستیم و فردا ممکن است جنگی رخ دهد، نتیجه‌ی سیاست‌های هر دو طرف درگیر، یعنی جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست است.

بنابراین از هم اکنون آشکار است که این مردم دیگر فریب رژیم جمهوری اسلامی، ادعاهای ضد امپریالیستی پوشالی سوسیال – شوونیست‌ها برای توجیه پشتیبانی از جمهوری اسلامی و پان اسلامیسم را نخواهند خورد. لذا در شرایطی که ماهیت نزاع جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست بر اکثریت بزرگ مردم ایران روشن است و به اهداف و مقاصد ارتجاعی هر دو طرف آگاهی یافته‌اند، در شرایطی که جمهوری اسلامی و نظم موجود غرق در بحران است و نارضایتی توده‌های کارگر و زحمتکش، هر لحظه به نقطه‌ی انفجار نزدیکتر می‌شود، در شرایطی که ادامه‌ی نزاع و بحران در سیاست خارجی رژیم، زندگی را بر توده‌های کارگر و زحمتکش دشوارتر ساخته و خطر بروز جنگ نیز جان و زندگی میلیون‌ها تن از توده‌های مردم ایران را تهدید می‌کند، وظیفه سازمان‌های حقیقتاً کمونیست، چیزی جز این نیست که برای نجات توده‌های مردم ایران از شر فجایعی که جمهوری اسلامی و امپریالیسم آفریده و می‌آفرینند، توده‌های کارگر و زحمتکش را به برپایی انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی و طبقه حاکم بر ایران فراخوانند. کسی که ادعای مبارزه با امپریالیسم را دارد، آن دسته از سازمان‌هایی که اعلام می‌کنند، مخالف امپریالیسم و جمهوری اسلامی هر دو هستند، مخالفت خود را با تحریم و جنگ ابراز می‌دارند، باید شعار عمل و تاکتیک خود را برای نشان دادن این مخالفت در عمل اعلام کنند. مخالفت در حرف، مخالفتی ظاهری‌ست. جنبش کارگری و سوسیالیستی نیز تجربیات منفی فراوانی از این مخالفت صرفاً لفظی دارد. به ویژه باید به یاد آورد که احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم که اکثریت بزرگ آن‌ها با آغاز جنگ به موضع شوونیستی و دفاع آشکار از بورژوازی خودی برخاستند، تا آخرین لحظات پیش از جنگ، پای قطعنامه‌هایی را امضا می‌کردند که در آن‌ها جنگ میان دولت‌های بورژوازی محکوم شده بود، از تلاش برای جلوگیری از جنگ سخن به

میان آمده بود و حتا می‌پذیرفتند که اگر جنگی رخ دهد، باید از بحران ناشی از جنگ برای برانداختن سرمایه‌داری استفاده کرد، اما آن چیزی را که نمی‌پذیرفتند و از قطعنامه‌ها حذف می‌شد، شعار و راه حل لنینی - بلشویکی برای مقابله با جنگ، یعنی تبدیل جنگ خارجی به جنگ داخلی، برپایی انقلاب برای سرنگونی بورژوازی خودی بود. وقتی که جنگ آغاز شد، آن‌گاه بود که سوسیال-شوینیست‌ها شعار عمل خود را در دفاع از بورژوازی خودی اعلام نمودند و گفتند، ما برای جلوگیری از بروز جنگ تلاش کردیم، اما بهرغم این تلاش‌ها جنگ آغاز شد، حالا که جنگ آغاز شده است، باید از میهن خود دفاع کنیم. از کارگران خواستند دست از مبارزه بردارند، حتا اعتصاب نکنند و به سوی جبهه‌های جنگ روان شوند. لذا به حرف نباید باور داشت، بلکه عمل را باید ملاک قرار داد. کسی که فقط بگوید من با جنگ و تحریم مخالفم، اما نگوید که کارگران و زحمتکشان ایران در مخالفت با جنگ و تحریم چه باید بکنند، شرمگینانه از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند. کسی که مخالف جنگ و تحریم، مخالف امپریالیسم و جمهوری اسلامی‌ست، باید صریح و روشن در اوضاع بحرانی کنونی اعلام کند که انقلاب و سرنگونی بورژوازی خودی یگانه راه مبارزه‌ی توأمان با امپریالیسم و جمهوری اسلامی و یگانه بدیل مقابله با تحریم و جنگ است. باید صریح و روشن از کارگران و زحمتکشان بخواهد که اعتصاب و تظاهرات برپا کنند و به انقلاب روی آورند.

آن‌هایی که واقعاً به مبارزه با امپریالیسم باور دارند، باید این حقیقت را دریافته باشند که بدون یک انقلاب اجتماعی، بدون سرنگونی بورژوازی و بدون مبارزه برای برانداختن نظام سرمایه‌داری، در دنیای کنونی که سرمایه‌داری در سراسر جهان مسلط است، مبارزه ضد امپریالیستی وجود نخواهد داشت. کسی که جز این فکر کند، مبارزه ضد امپریالیستی‌اش قلبی‌ست که برای فریب توده‌های زحمتکش مردم علم شده است.

تنها یک انقلاب اجتماعی در ایران است که می‌تواند صلح، رفاه، آزادی و برابری برای توده‌های زحمتکش مردم ایران به بار آورد. وظیفه‌ای مبرم‌تر از برپایی یک انقلاب اجتماعی در ایران نیست.



**رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت**

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی



<http://www.fadaian-minority.org>
info@fadaian-minority.org